

شهر

فصلنامه فرهنگی، هنری، آموزشی، اطلاع‌رسانی
موسسه‌ی خیریه‌ی توانبخشی همدم (فتح‌المبین)
بهار ۱۳۹۶



با شاخه‌های نرگس
شمع و چراغ و آینه
تنگ بلور و ماهی
نوروز را به خانه‌ی خاموش می‌برم.

...من از نگاه ماهی
در تنگنای تنگ
بی تاب می‌شوم.

...می‌بخشمش به آب!
می‌بینم از نشاط رهایی
در آن فضای باز
پرواز می‌کند!
فریدون مشیری







خدایا...

رحمت خود را با ابر پر باران و بهار
پر آب و گیاهان خوش منظر شاداب،
بر ما نازل فرما. بارانی درشت قطره
بر ما فرو فرست که مردگان را زنده
کند و آنچه از دست ما رفته به ما
باز گرداند.

حضرت علی (علیه السلام)
نهج البلاغه، ص ۲۲۲، خطبه ۱۱۵



همدم

فصلنامه فرهنگی، هنری، آموزشی، اطلاع رسانی
موسسه خیریه توانبخشی همدم (فتح المبین)
شماره ثبت: ۷۳۳۱۹ | شماره بیست و سوم | بهار ۱۳۹۶



صاحب امتیاز:

موسسه خیریه توانبخشی همدم - فتح المبین
مدیر مسؤول: دکتر زهرا حجت
مسؤول شورای سیاست گذاری: جعفر شیرازی نیا
سر دبیر: علی ناصری

همکاران این شماره:

هیئت تحریریه: علیرضا سپاهی لائین، علیرضا کاردار،
مژگان همایونی، صدیقه بختیاری، محبوبه محمدنیا،
صفا مهدوی، محبوبه همایونی

ویراستار: علیرضا سپاهی لائین
مترجم: مریم توفیقی

گرافیک، صفحه آرایی و نظارت چاپ: سید ایمان سجادی
تصویرگران: سوده شیدا، راحله کریم بخش
سعید مرادی، زهره اقطاعی

عکس: سعید احمدی، سمیرا غفاریان، مهران کریمان
سعید حسین زاده، اعظم منعمی زاده، گروه اکران
و آرشیو روابط عمومی

لیتوگرافی: با تشکر از دیجیتال گویا اسکندر (مشارکتی)
چاپ: چاپخانه قرآن کریم (مشارکتی)



طرح جلد:
ایده: علی ناصری
طراحی و اجرا: زهره اقطاعی

۳ سخن مدیر مسؤول | دل تنگی های بهاری

۵ یادداشت سردبیر | جزیره ی دونفره

۶ قشنگ ترین ترانه ی بهاری!
گفتگوی با ترانه میلادی، بانوی نمونه ی هنرمند و کارآفرین

۱۰ از نو، تازه شویم
شعرهایی در حوالی بهار و مهربانی

۱۲ سال خروس با باجناق!

۱۴ یک نفس زندگی | پدر آمرزیده!

۱۵ چه خبر از این خانه؟
خبرهای همدم؛ پاییز و زمستان ۹۵

۲۳ همدم، نقطه سر خط؛ پهنه ای برای عاشقانگی...
بازخوانی سطوری از نمایشگاه بزرگ آثار خوشنویسی

۲۶ از زندگی دختران همدم | من بیشتر...
زندگی «م-ت» با نام مستعار ملیحه

۳۰ معرفی واحدهای مؤسسه | این شوهرهای شریف...
نقل واحد حمل و نقل موسسه ی همدم

۳۳ یک نفس زندگی | هنوز موفق نشده!

۳۴ معرفی مؤسسات خیریه | کاری برای خلق خاطره های ماندگار
«بنیاد لبخند کودک»، در گفت و گو با سامان مصطفایی (مدیر گروه بنیاد)

چند لحظه ی علمی و آموزشی

۴۲ تولد یک کودک
نگرانی و سازگاری بچه های دیگر...

۴۶ مهارت های زندگی
نگاهی به پر خاشگری کودکان و عوامل آن

۴۸ چگونگی آموزش و هدایت تحصیلی کودکان کم توان ذهنی

۵۰ نگاهی به امتیازات ناشی از حمایت قانونگذار در ارتباط با معلولان
معلولان، از امتیازات قانونی برخوردارند

۵۲ یک نفس زندگی | اما مزه نبرد!

۵۴ معرفی کتاب | روی ماه خدا را ببوس!

۵۴ نقد فیلم | نگاهی به فیلم «تئوری همه چیز»

۵۷ معرفی کوتاه مؤسسه

۵۹ معرفی به زبان انگلیسی



دل تنگی های بهاری

دکتر زهرا حجت

در آستانه‌ی سال نو، مددکارهای موسسه سرشان شلوغ تر از همیشه می‌شود. از تماس با خانواده‌ها گرفته تا هماهنگی برای رفتن دخترهایی که خانواده دارند و دلشان تنگ شده و اصرار دارند تعطیلات را کنار آنها باشند. باین همه، بعضی از خانواده‌ها پاسخگو نیستند و انگار یادشان رفته فرزند ی چشم‌به‌راه دارند. نوبت صف‌های طولانی از دخترهاست که جلوی اتاق‌های مددکاری ایستاده و منتظرند تا تکلیف‌شان با سال نوروشن شود.

در این میان، دخترانی هم هستند که هیچ وقت در این صف‌ها قرار نمی‌گیرند و بجای آن روی تخت‌شان تنها می‌نشینند و زل می‌زنند به پنجره و یا همدفن‌شان را می‌گذارند و گوش می‌دهند به آهنگ‌های تکراری.

این دخترها و آنهایی که خانواده‌ها جوابشان کرده‌اند، تعطیلات سال نورادوست ندارند؛ دور و برشان را خلوت می‌کند، خواهرهایشان را برای چند هفته از آنها می‌گیرد، مربی‌ها می‌روند و دوستانی که به دیدنش‌شان می‌آمده‌اند، نمی‌آیند و واقعا همه چیز برایشان تعطیل می‌شود.

آنها، آرزو می‌کنند که عید زودتر تمام شود. دقیقا زمانی که ما آرزو می‌کنیم کاش کمی بیشتر طول بکشد. گاهی خوشی‌های ما، دل تنگی‌های کس دیگری است.

سال نو مبارک تر باشد برای آنها که شادی‌هایشان را با انسان‌های تنها تقسیم می‌کنند.

سال نوتان مبارک تر.

سخن مدیرمسئول





جزیره‌ی دونفره

سرمو تکون میدم. می پرسه: جزیره یعنی چی؟
به ماسه‌های نرم پتو دست میکشم و میگم: یعنی یه
خوشکی کوچولو و تنها که دورو برش پر آبه.
آرزو که انگار آب رفته توی گوشاش، میپرسه: چی؟!...
یه خوشگل کوچولو؟!...

به آرنجام تکیه میدم و میگم: نه!... خشکییی!
آرزو که تا کمر توی آبه میگه: یعنی منم وقتی خیلی
گریه میکنم میشم یه جزیره؟
مرغای دریایی رفتن. همه جا ساکنه... به خرچنگی که
داره میاد سمت پام نگاه میکنم و میگم: نه... تو وقتی جاتو
خیس میکنی میشی جزیره!

از آب میاد بیرون و دنبالم می دوه. کلی می خندیم.
لباس همدیگه رو میکشیم و ادا بازی در میاریم. بعدشم
خسته و کوفته میریم خرید.

دکمه‌ی کیفمو باز میکنم و پوستای شکلات رو
نشونش میدم و میگم: هرچی دوس داری میتونی بخری،
کلی پول داریم.

نگام میکنه و میگه: واسه مامانم میتونم بخرم؟
چیزی نمیگم. زودی میگه: واسه روزی که پیدا بشه...
سرم رو تکون میدم. هرچی دوس داریم میخریم؛ کفش،
اسباب بازی، لباس. آرزو هم یه روسری قرمز واسه مامانش
میگیره که اگه یه روزی پیداش کرد بهش بده. من فقط
برای خودم خرید میکنم. چه معلوم که بابا مامانم پیدا
بشن یا نه.

هوا داره تاریک می شه، آرزو خوابش میاد. دونفری
توی ساحل قدم میزنیم. دستمو میگیره و میپرسه: فردا
هم میایم؟

سرم روروی سرش میذارم و میگم: آره.
خیلی خسته ایم. به هتل نمی‌رسیم. همونجا میشینیم
و آرزو دراز میکشه. موجا، آرام تا نزدیک ما میان و
برمیگردن. زانو هام رو بغل میکنم و نگاه میکنم به صورت
آرزو که سرش رو گذاشته روی روسری قرمز و خوابیده.
پتوی ساحل رو میکشم روی شونه هاش. کمی به سکوت
جزیره گوش میدم. بعدشم منم دراز میکشیم و سرم رو
میذارم گوشه‌ی روسری قرمز...
و چشمام رو می بندم.

صبر می کنم مربی از اتاق بره بیرون، بعد چندتا لباس و
عروسک رو میذارم توی کیف و میرم بالاسر آرزو که داره
کارتون تماشا می کنه. فقط مادوتا موندیم بقیه‌ی دخترای
اتاق واسه تعطیلات رفتن پیش خونواده هاشون. عینک
آفتابیم رو میدم بالا و میگم: میای باهم بریم کیش؟
بدون اینکه نگاه کنه میگه: کیش؟!... کجاس؟
یه لحظه چشمامو می بندم تا تصویرش بیاد توی
سرم. دکمه‌ی کیفمو باز و بسته میکنم و میگم: یه جای
خوشگله وسط آب که چیزای خوبی هم داره.
یه دونه پفک از توی بشقابش بر میداره و با اون
لب و لوجه‌ی نارنجی شده میپرسه: نزدیکه؟
خندم میگیره. به پتوی روی تختم اشاره
میکنم و میگم: آره، خیلی.

خیلی زود پتوها رو میکشیم وسط اتاقو یه جزیره‌ی
کوچولو درست میکنیم. بعدشم عروسکا و اسباب بازی رو
میذاریم گوشه و کنارش.
دستم رو به کمرم میزنم و میگم: خب... حالا بریم با
هواپیما بیایم.

میریم دم در اتاق و کیفامون رو از شونه هامون آویزون
میکنیم. به آرزو میگم پشت لباسم رو بگیره و کمر بندش
رو ببندد. دستامو باز میکنم و دوتایی صدای هواپیما در
میایم؛ ویژژژ...
از روی فرشارد میشیم و به کیش میرسیم.

خیلی شلوغ نیس، یه اتاق میگیریم و بعدشم میریم
لب آب. به لبه‌ی پتو اشاره میکنم و به آرزو که همه اش
می خنده میگم: از اینجا به بعد آبه ها... مواظب باش!
یه نگاهی به گلای فرش میکنه و میگه: واقعا؟! یعنی
بپریم غرق میشیم؟

میگم: اگه خیلی دور نشی نه.
لب ساحل می شینم و نگاه میکنم که داره با
خوشحالی شنا میکنه. چترم رو میدم کنار تا آفتاب
بصورتم بخوره. گرمه، صدای مرغای دریایی قشنگه. صدای
خنده های آرزو. مواظبشم که خیلی دور نشه. وقتی خوب
آب بازی میکنه، خیس و خسته میاد لب ساحل و دستاتش
رو میذاره زیر چونه اش. موهاش رو میده کنار و میگه:
جای خوبییه ها...!

قشنگ ترین ترانه‌ی بهاری!

گفتگوی با ترانه‌میلادی، هنرمند و کارآفرین نمونه

ترانه، نام پرنده‌ای است افسانه‌ای. پرنده‌ای بهاری که پاهایش در میله‌های قفس معلولیت گیر کرده اما مانع بال زدن و پریدنش نمی‌شود. نوایی زیبا دارد که در هنر، قلم و قدمش به جهانیان عرضه می‌کند. هر روز لباس آدم‌های معمولی را می‌پوشد و در میان شان زندگی می‌کند تا بی آنکه کسی از رازش باخبر شود، کمی عشق و محبت ارزانی کند. ترانه میلادی که در سال ۱۳۶۱ در تهران به دنیا آمده، در سن شش سالگی به خاطر یک بیماری شدید استخوانی، دچار مشکلات حرکتی شده و با درمان و دارو تا چهارده سالگی توانسته روی پاهای خودش بایستد اما از آن به بعد درمان جواب نداده و فصل جدیدی در زندگی‌اش آغاز شده است.

وجود مشکلات حرکتی زیاد او در تمام این سالها به جای در جازدن و رکود، حرکتی رو به جلو داشته و سالهای زندگی‌اش پر از موفقیت و افتخار آفرینی است. از جمله؛ به‌عنوان کارشناس گرافیک و نقاش؛ برگزیده‌ی مسابقه‌ی طراحی پوستر «یوهانس گوتنبرگ» (۱۳۸۶) شده‌است. دارنده‌ی مدال طلای مسابقات ملی مهارت است در رشته‌ی فناوری گرافیک، تقدیر شده توسط وزیر کار (۱۳۹۴). رتبه‌ی پنجم مسابقات جهانی Abilympic در رشته‌ی طراحی پوستر «بردو-فرانسه» (۱۳۹۴) است. همچنین طراحی بیش از ۱۰۰ پوستر، طرح جلد کتاب، لوگوی تجاری و... را نیز در کارنامه دارد.

به‌عنوان نویسنده و پژوهشگر؛ نویسنده‌ی کتاب‌هایی است از جمله؛ بنفشه‌های امید، شهر عشق، دنیای استثنایی من، من هم می‌توانم، نشانه‌های باور و... و تقدیر شده در جشنواره‌ی کتاب کودک با نیازهای ویژه توسط iBby و شورای کتاب کودک (۱۳۸۹) است. همچنین تقدیر شده در سرای اهل قلم به‌عنوان نویسنده و فعال حوزه کودک و نوجوان (۱۳۹۴). و...

چند عنوان برگزیده‌ی مهم دیگر هم دارد. از جمله؛ به‌عنوان کارآفرین نمونه در جشنواره‌ی زنان کارآفرین تهران (۱۳۸۳ و ۱۳۸۴) و (۱۳۸۶)، جوان برگزیده در همایش فعالان حوزه‌ی مسئولیت‌های اجتماعی (۱۳۹۴) و نخبه‌ی فرهنگی از حوزه هنری تهران و نیز بسیاری افتخارات کشوری و بین‌المللی دیگر. او به‌عنوان مدیر فرهنگی - هنری انجمن باور (انجمن حمایت از افراد معلول)، مدیر تبلیغاتی سمینار اجتماعی ایران و... فعالیت کرده و در کنار تدریس گرافیک و داوری مسابقات



نقاشی کودک و نوجوان، فعالیت‌های اجتماعی و خیرخواهانه داشته‌است و به‌صورت افتخاری با موسسات خیریه و مردمی از جمله «caritas ایتالیا»- دفتر سازمان ملل یونسکو در تهران و بسیاری از موسسات و انجمن‌های خیریه همکاری دارد. همدم، سعی کرده‌است، حرف‌های خودمانی و خصوصی تر از زبان زلال خودش بشنود. شما هم باشید:

♥ ترانه‌ی جدید چطور شکل گرفت؟

همانطور که اشاره کردید من از شش سالگی دچار مشکلاتی در حرکت شدم و دوران طولانی درد و درمانم شروع شد. برای دختر پر جنب و جوشی مثل من خیلی سخت بود، با آن همه علاقه‌ای که به درس خواندن داشتم، شما فکرش را نکنید، جزء تیزهوشان بودم و کلاس اول و دوم را جهشی خوانده بودم و یک‌هفته بخاطر عمل‌های زیاد و درد شدید در سن چهارده سالگی، خانه نشین شدم و امکان رفتن به مدرسه را از دست دادم. سه سال به همین شکل گذشت و دوران سخت عمل‌های زیاد و خانه نشینی شروع شده بود. اما اتفاقی که افتاد این بود که اولین کتابم را در همان سه سال نوشتم. به‌صورت خوابیده روی تخت. اسم کتاب «بنفشه‌های امید» بود. در عین ناامیدی نوشتمش.

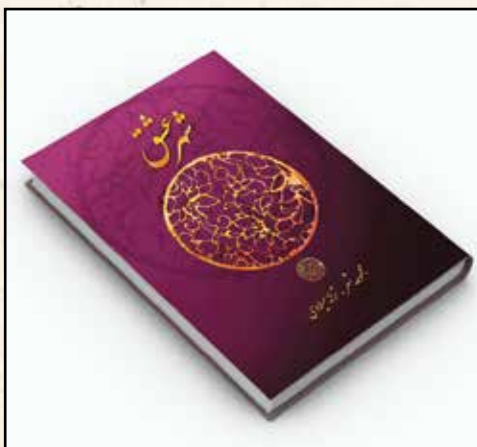
همیشه نقاشی را دوست داشتم از همان کودکی. ولی هیچ وقت به آن جدی نگاه نکرده بودم. چندسالی که مجبور بودم در خانه بمانم فرصتی شده بود تا در خودم بگردم و کنکاش کنم و دنبال توانمندی‌های جدید باشم. چون به گفته‌ی پزشکان توانایی‌هایی جسمی که از دست رفته بود دیگر قابل بازگشت نبودند. من هم کسی نبودم که به این راحتی شکست را بپذیرم و بخوام یک جا بنشینم و منتظر باشم که کی این بیماری به من غلبه خواهد

کرد. پس سفر درونی‌ام را آغاز کردم. نقاشی را اول برای این شروع کردم که مرا از فکر زیاد به درد و بیماری ام نجات بدهد و از شر قرص‌های مسکن راحت‌تر کند. نقاشی برای من یک جور راه درمان بود. آرامشی که از آب و رنگ می‌گرفتم هیچ دارویی به من نمی‌داد. کتاب هم زیاد می‌خواندم. سعی کردم به جای بی‌حوصلگی و کلنجار رفتن با سوال‌های بی‌جواب، راه تازه‌ای پیدا کنم. از دل ترانه‌ی قدیمی یک ترانه‌ی جدید کشف کردم و جالب اینجاست که این یکی را بیشتر از قبلی دوست داشتم. چون خیلی قدرتمندتر و واقع بین‌تر بود. وارد دنیای دیگری شده بودم. دیگر خیلی برایم مهم نبود که چرا نمی‌توانم مثل هم‌سن و سال‌های خودم باشم و نگاه و قضاوت دیگران خیلی اهمیت نداشت. خیلی‌ها از من می‌پرسند که تا حالا از خودت پرسیده‌ای «چرا من؟!»، نه، واقعا هیچ وقت نپرسیده‌ام. همیشه خوشحالم که این دردی که به من داده شده توانایی حمل آن را دارم و شاید اگر به هر کدام از عزیزانم داده شده بود تحملش برای من سخت‌تر بود. من دارم کاری را انجام میدهم که برای خیلی‌ها امکان‌پذیر نیست.

♥ چه چیز معلول بودن از همه سخت‌تر است؟

ببینید، اگر کسی بگوید معلولیت چیز خوبی است کاملاً دروغ گفته. اگر بگوید معلولیت محدودیت نیست کاملاً دروغ گفته. معلولیت یک تفاوت است ولی اصلاً بهانه‌ی خوبی برای متوقف کردن زندگی نیست. چون زندگی یک فرصت کوتاه است. هیچ بهانه‌ای برای اینکه آدم، خوب زندگی نکند وجود ندارد. به این دلایل که دیگران در کم نمی‌کنند یا مشکلات جسمی دارم نباید دست از تلاش و ادامه دادن کشید. بله این که من نتوانم راه بروم چیز بدی است، اما اینکه اصلاً حرکت نکنم از آن هم بدتر است. شما می‌توانید حرکت نکنید ولی راه بروید و قدم بردارید به سمت هدف‌تان. من خودم با اینکه هنوز بیماری ام در حال پیشرفت است و گاهی مجبورم از خانه بیرون نروم ولی آنقدر کار مثبت در آن زمان انجام میدهم که اگر بیرون بودم و جابجایی شدم نمی‌توانستم

انجام بدهم. بدترین چیزی که من سعی می‌کنم از آن فرار کنم معلولیت نیست، بدترین چیز روزمره‌گی است. یعنی روزی که من نتوانم در آن کار مثبتی برای خودم یا دیگران انجام بدهم بنظرم یک روز مرده است. سعی می‌کنم هر چیزی که هستم در آن خوب باشم. سخت‌ترین چیز در معلولیت باور نکردن خود و دچار شدن به روزمره‌گی است.



♥ بهتر بودن یا بدتر بودن شرایط یک فرد معلول

چقدر به خانواده و اطرافیان بستگی دارد؟

مسئله حمایت و همراهی همیشه موثر است، چه از جانب خانواده و چه دوستان و افرادی که در مسیر ما قرار می‌گیرند. ولی نبود این حمایت هم بهانه‌ی خوبی نیست برای متوقف شدن و ادامه ندادن. در هر حال هیچ چیز نمی‌تواند مانع خوب بودن ما بشود. اگر دنبال چیزی باشیم راهش را هم پیدا می‌کنیم.

♥ اصطلاح «معلول» شما را ناراحت نمی‌کند؟

«اصلاً و ابداً. ببینید یک بار کسی به من گفت؛ خانم ما خیلی تلاش می‌کنیم که اصطلاح «معلول» را از جامعه دور کنیم که مردم به جای آن بگویند «توان‌یاب» یا



جویای توان یا... من خندیدم و به او گفتم شما به من هر چی دوست دارید بگویید برای من مهم نیست. مهم این است که چیزی که می گوید پشتش چه باوری وجود دارد؟ و این منم که به آن کلمه معنی می دهم. بدترین چیز این است که ما آدم ها را فقط با یک برچسب که می زنی، بشناسیم. مردم و جامعه معمولا فقط با یک برچسب افراد را می بینند. من قبل از اینکه معلول باشم یک هنرمندم. قبل از اینکه هنرمند باشم یک دخترم. قبل از اینکه دختر باشم یک انسانم. و با هر کدام از این تعاریف، توانایی ها و شخصیتی دارم که می تواند ثمر بخش باشد. در واقع معلول بودن بد نیست، اینکه فقط مرا معلول ببینند بد است. و البته من هستم که با رفتار و شرایطم تعیین می کنم که دیگران مرا چگونه ببینند. اگر کسی چند روز با من همراه شود بعد دیگر صندلی چرخدار مرا نمی بیند. خوب است که جامعه با تفاوت های فردی بیشتر آشنا شود و نگاه انسانی تری به این تفاوت ها داشته باشد. هم اکنون در تعاریف جهانی این افراد «معلول» خطاب نمی شوند، بلکه «فرد معلول» خطاب می شوند؛ در این تعریف، فردیت او به رسمیت شناخته می شود و این خیلی مهم و ارزشمند است، اگر چه یک اصطلاح کوچک به نظر می رسد.

♥ در دنیای معلولیت چه چیزی از همه ترسناک تر است؟

ترس های عالم معلولیت خیلی متفاوتی با عالم آدم های عادی ندارد. با این تفاوت که به خاطر مشکلات جسمی که برای فرد وجود دارد، گاهی ترس ها برجسته و پررنگ تر می شود. البته بسته به اینکه فرد معلول وابسته ای باشید یا مستقل سطح نگرانی ها فرق می کند. ولی خب ما هم مثل همه ی آدم ها به چیزهایی مثل «آینده چه خواهد شد؟ آیا می توانم ادامه تحصیل بدهم یا کار و شغلی خواهم داشت؟ آیا از دواج خواهم کرد یا تنها خواهم ماند؟» فکر می کنیم.

فکر می کنم ترس ها و نگرانی ها برای افراد با



معلولیت های مختلف متفاوت است اما هر چه باشد با توجه و درک توانایی و برجسته کردن استعدادها می شود بر آن غلبه کرد یا دست کم، با آن کنار آمد. داشتن زندگی مشترک و شغل و شرایط خوب برای همه لذت بخش و ایده آل است ولی فرد معلول نباید همه آرمان و آینده اش را در اینها ببیند و فکر کند که اگر هر کدام از این ها را به دست نیاورد زندگی اش هدر رفته است. نه، اگر اتفاق افتاد چه بهتر ولی اگر نشد چیزی تمام نشده و برعکس این خودش می تواند شروعی متفاوت باشد. شما می توانید به تنهایی یک خانواده باشید، یک عظمت باشید و رویاهایتان را دنبال کنید. من خودم از بچگی خیلی خیال پرداز بودم و کلی رویا داشتم. می خواستم خلبان بشوم. هنرمند معروفی بشوم و کل دنیا را بگردم. موقعی که این بیماری برای من اتفاق افتاد، اولش احساس کردم که تمام آرزوها و رویاهایم را از من گرفته اند.

برای من سخت تر از خود معلولیت، احساس از دست دادن این آرزوها بود. با خودم گفتم من آرزوهایم را به هیچکس نمی دهم. نه به بیماری، نه به تقدیر، نه به سرنوشت. به هیچکس. سلامتی و خانواده را شاید زمانی از دست بدهم اما این رویاها مال خودم هستند. کاری که کردم این بود که هسته ی آرزوهایم را نگه داشتم و شکل و مسیرشان را عوض کردم. و تقریبا به همه ی آرزوهایم رسیدهام. چندین بار با همین وضعیت به تنهایی مسافرت خارج از کشور رفته ام و بیشتر شهرهای ایران را گشته ام. لیسانسم را در شرایطی گرفتم که تا اول دبیرستان درس خوانده بودم و سه سال ترک تحصیل کرده بودم. کل دوران دبیرستان را در خانه خواندم و بعد رفتم امتحان دادم. خود رفت و آمد و تحصیل در دانشگاه به خاطر وجود پله، بسیار سخت بود. روزی که مدرک کارشناسی ام را گرفتم احساس نمی کردم فقط یک مدرک گرفته ام، احساس میکردم یک مسابقه ی دیگر را برده ام. یکی از آرزوهایم را از تقدیر پس گرفته بودم. هر کدام از این رویاها را که محقق می کردم یک قدم از سرنوشتی که برابم مقدر شده بود جلو میزدم. یک جاهایی باید سوار زندگی شد و گر نه سعی می کند ما را متوقف کند. فقط کافی ست که زندگی بفهمد شما ناامید شده یا ترسیده اید آن وقت کنترل تان می کند. زندگی ما، ذهن ماست.

♥ شما از زندگی لذت می برید؟

من واقعا لذت می برم. هم لذت می برم، هم احساس خوشبختی می کنم. می دانید چرا؟ چون من همه ی تلاشم را کرده ام. گاهی ممکن است به چیزهایی که خواسته ام نرسیده ام اما خیالم راحت بوده که سعی خودم را

می فهمد که شکستن دل دیگران یا آسیب زدن به آنها نمی‌ارزد به آنچه به دست می‌آورد. می‌فهمد که می‌تواند غمی یا باری از دل و دوش کسی بردارد یا لااقل اگر بر نمی‌دارد، باری و غمی نگذارد.

❖ فصلی که بیشتر از همه دوست دارید؟

پاییز. من خودم بهار به دنیا آمده‌ام اما پاییز را خیلی بیشتر دوست دارم. چون شبیه به خود زندگی است. همان حس و حالی است که من خودم را در آن پیدا کردم. حسی بین امید و ناامیدی. فصلی پر از انتخاب. مهم است که من آن رنگ‌ها و قشنگی‌ها را ببینم یا خزان و تمام شدن سبزی و شروع سرمای سوز آور را...

❖ از آرزوهایی که هنوز در

راهنده بگویید

با این که همیشه سعی کرده‌ام واسطه‌ی خیر باشم و آدم‌های خوب را با فضاهای خوب آشنا کنم ولی آرزو دارم که خودم به وضعیت مالی خوبی برسیم تا بتوانم با هزینه‌ی شخصی برای بچه‌هایی که دوستشان دارم کاری انجام بدهم. دوست دارم یک روزی که امکانش بود بروم یک گوشه‌ی دورافتاده، یک روستایی، دهی برای بچه‌هایی که مدرسه ندارند مدرسه‌ای کوچک و صمیمی بسازم.

❖ شما که متولد بهارید، در

آخرین جملات این گفت‌وگواز بهار و سال نو بگویید.

سال نو، وقتی در بیرون از ما اتفاق می‌افتد خیلی زیباست، اما خوش به حال آنها که سال نو در درونشان اتفاق می‌افتد. بهار را در خودشان پیدا می‌کنند و هفت سین توانایی‌های خودشان را می‌چینند. و خوش به حال آنها که جشنواره‌ی رنگ‌های بهاری در ذهنشان برپا می‌شود. ذهنشان را از خاکستری‌ها و سیاهی‌ها خالی می‌کنند و اجازه می‌دهند رنگ‌های زیبا جایگزین شود. دنیا را با رنگ‌های قشنگ می‌بینند حتی اگر در واقع آن طوری که آنها می‌خواهند نیست و خاکستری است. امیدوارم بهار به درونمان، شکوفه بدهد.

کرده‌ام. و همین حس خوبی به من می‌دهد که پیش خودم شرمنده نیستم و تسلیم نشده‌ام. نه فقط من، خیلی از دوستان دارای معلولیت هستند که جامعه از موفقیت‌های آنها بی‌خبر است و یکی از رسالت‌های ما در انجمن باور، شناسایی و معرفی این عزیزان به جامعه است. از جمله دوست مان آقای موسوی که در شهر قزوین با وجود معلولیت رییس یک کارخانه هستند و با ایجاد اشتغال برای خیلی از افراد دارای معلولیت منطقه، باعث بهبود وضع زندگی‌شان شده است. نه تنها معلولیت که هیچ چیز دیگری نمی‌تواند مانع این شود که بخواهید قدم خیری بردارید یا موفقیتی را لمس کنید.

❖ اگر برگردید به روزی که معلولیت برایتان اتفاق افتاد و دو انتخاب داشتید که همین راه را بروید یا سالم و سر پا بمانید چه می‌کنید؟

باز هم همین را انتخاب می‌کردم. شعار نیست. می‌دانید چرا؟ چون ترانه‌ای را که کشف کردم، ترانه‌ای که ساختم! بیشتر دوست دارم. من خودم را بخاطر نوشتن یا نقاشی کردن هنرمند نمی‌دانم، هنرم را در این می‌دانم که یک انسان ساختم، از هیچ از آدمی که به یاس و ناامیدی صدمه رسیده بود، ترانه‌ی امروزی را ساختم. و به همین خاطر این را بیشتر دوست دارم و با هیچ چیز عوض نمی‌کنم.

❖ با موسسه همدم چطور آشنا شدید؟

آشنایی با موسسه‌ی همدم داستان جالبی دارد. سالها پیش در اولین برنامه‌های «ماه غسل» یکی از مهمان‌های برنامه بودم. مدیر موسسه مرا در این برنامه دیده بودند و به سختی شماره‌ام را پیدا کرده بودند تا برای بازدید از مرکز دعوت‌م کنند. اتفاقاً آمدنم همزمان شد با روز جهانی معلولین. برای اولین بار وقتی اینجا را دیدم و احترام به کرامت انسانی و رفتار خوبی که بین پرسنل و بچه‌ها بود را دیدم، احساس کردم این موسسه جایی است که نمی‌شود دوستش نداشت. نمی‌شود فراموشش کرد. حتی در تمام سالهایی که تهران بودم و نمی‌شد به موسسه سرزنم، به یاد همدم و بچه‌هایش بودم.

دنایی که این بچه‌ها دارند دنیایی خاص و دوست‌داشتنی است. تفاوتی که این عزیزان با بقیه افراد معلول دارند این است که دیگر دوستان خیلی جاها می‌توانند از حقوقشان دفاع کنند و حرفشان را بزنند ولی این بچه‌ها این زبان و امکان را ندارند. این‌ها هم حق‌شادی و زندگی بهتر را دارند و برای همین نیاز به حمایت ما دارند. خیلی‌ها می‌توانند صدای این بچه‌ها باشند. اگر کسی بتواند با آنها همراه شود و از درچه‌ی نگاه آنها به زندگی نگاه کند آن وقت می‌فهمد که خیلی چیزها ارزش غصه خوردن و ناراحتی ندارند.



از نو، تازه شویم

شعرهایی در حوالی بهار و مهر بانی

شهر

بهار ۹۶

۱۰
۹

سلام

یک نامه ام، بدون شروع و بدون نام
امروز هم مطابق معمول، ناتمام
خوش کرده ام کنار تو دل وا کنم کمی
همسایه‌ی همیشه‌ی ناآشنا سلام

ناصر حامدی

بهار عمر

عطر بهشت در نفست موج میزند
وقتی برای خاطر من خنده می‌کنی
آری بهار عمر منی و به خنده‌ای
تو روح می‌دمی و مرا زنده می‌کنی

مسعود واحدزاده

بهار مسافر

هلا نسیم زمستان، که سرد می‌گذری
بر آن بهار مسافر اگر گذر کردی
پس از سلام و ارادت بگو که دل تنگیم
چه خوب می‌شد اگر گل به دست برگردی...

علیرضا سپاهی لاین

بهارِ بی‌دی!

هر زمان لطفت همی در پی رسد
ور نه کس را این تقاضا کی رسد

مست عشقم دار، دایم، بی‌خمار
من نخواهم مستی کز می رسد

مانیستانیم و عشقش آتشی است
منتظر کان آتش اندر نی رسد

این نیستان آب ز آتش می خورد
تازه گردد ز آتشی کز وی رسد

تا ابد از دوست سبز و تازه‌ایم
او بهاری نیست کورادی رسد

لا شویم از کل شیئی هالک
چون هلاک و آفت اندر شی رسد

هر که او ناچیز شد او چیز شد
هر که مرداز کبر، او در حی رسد

مولانا

دوپرنده

ابر
برسقف بیمارستان
خودش را انداخته بود
که امید* را
به مرخصی بفرستد
تصمیم گرفتم
معنای جهان را به پرسش بگذارم
در نیم دایره ای نشستم
صدایی به صوت نزدیک شد
باز هم بوی سیب
مرادر خود گرفت
به بهار نگاه می کنم
وظیفه من تاویل نیست
«نقاشی»

جیغ مرادر حفرهای زنگ زده
روی برف حیاط بیمارستان
طراحی می کند؟
دهانم کور و بی حسی شده است
این شعر را برایت نوشتم
سر تندیس خودم گریه میکنم
به ایوان خانه باز گشتم
شبیبه نور
به سینه‌ی سکوت
به طاق بلند اندوه
یال می تکان
به بالا نگاه می کنم
دوپرنده

از رنگین ترین کاشی گنبد شیخ لطف الله
بیرون آمدند
و بر دکمه‌های پیراهن تو نشستند

علی آزاد

* امید نام بیمارستان تخصصی سرطان در مشهد

آدمای گل

رفیقم از اون آدمای گل بود
واسه خودش یه دنیا عقل کل بود

عاشق حافظ و فروغ و نیما
یه آسمون جل یه جوون تنها

می خواس باشعراش گلارو آب بده
پروانه ها رو رو نسیم تاب بده

می خواس روی زمین گدا نباشه
از اون زنای بی حیا نباشه

می خواس بره داد بزنه روی بوم
فحش بده به لقمه های حروم

سیگار شوروی تراس دود کنه
تو آتیشش دنیا رو نابود کنه

دنیا رو قابل تحمل کنه
دیکتاتورارو عاشق گل کنه...

آرش شفاعی





سال خروس با جانق!

علیرضا کاردار

هم داد به مو. پرسیدم: «اینا چیه؟ خیمه شب بازی؟» گفت: «نه، عروسک بازیه! اینا لباس عروسکیه، کرایه کردم که با شما امروز اینا ره بیوشم و برم تو موسسه بری بچه‌ها نمایش بدم!» انا حالا خوب رفت!

گفتم: «شرمنده، مو یکی دگه اهل ای مسخره‌باز یا نیستی! خودت بیوش و زود بیا!» یگهو معصوم خانم آمد جلو و گفت: «خدا مرگم نده، ای کارا چیه؟» گفتم: «همی ره به آق میرزات بگو که مگه مو باید اینا ره بیوشم.» معصوم خانم گفت: «اتفاقا منظورم شمایین. بری چی نمپوشن اینا ره؟ زحمت کیشیدن و اینا ره آوردن. حالا مردن که نیست، یگ ساعت بیوشن تادل چند تا بچه ره شاد کنن. خواسته بزرگیه؟ بری خاطر مو...» هم نقطه ضعف مو ره مِدنه که چقدر خاطرشّه مخوام.

گفتم: «حالا لباس چی هست؟» باجانقُم گفت: «امسال سال خروسه، رفتیم یگ جفت لباس مرغ و خروس گیر یفتم که دو تایی بیوشم!» بیا و درستش کن! آقا چشمتا روز بد نبینه، خودش لباس خروسه ره ور داشت و مرغ ره داد به مو. حالا کاش مرغ واقعی بود، شکل دایناسور بود! به هر مصیبتی برم کردم، مثل کوره داغ بود. چشماش هم جای چینگیش بود. کفش هم برام آورده بود که شکل لنگ مرغ چلاق بود.

خلاصه اینا ره برما کردم و رفتیم تو. هم تا پاماره گذاشتیم تو موسسه، ای دخترها جیغ و دست دویدن طرف ما. کیارش هم یگ دایره زنگی آورده بود و همیجور به هم مزد و دخترا هم افتاده بودن دنبال ما و بزَن و بکوب و برقص. آقا اصلا مو یادم رفت که چی برم کردم. وقتی خنده دخترا ره دیدم، انگار بچه شده بودم. همچی شلنگ تخته منداختم که تا یگ هفته بعدش از درد دیسک کمرم راست نِمرفت. ولی همونجا گرم بودم و به عشق دخترا هر کاری مکردم. باجانقُم هم جو گرفته بودش و یگ قوقولی قوقولی مکرد و بال بال مزد که کلاغها و موسی کو تقی‌های رو درختها از ترس فرار کردن رفتن. ولی ای بچه‌ها همچی حال مکردن که بیا و ببیین. خلاصه او چند ساعتی که اونجا بودم انقدر به ما و دخترها خوش گذشت که از عمرم حساب نِمره. دگه ظهر شد و بچه‌ها باید استراحت مکردن. ما هم کادوهایی که آورده بودم ره دادم و حسابی با بچه‌ها عکس گرفتیم و برگشتیم خانه. باجانقمه که پیاده کردم، پا رو غرورم گذاشتم و ازش تشکر کردم که ای فکر به سرش زده. اویم از خدا خواسته پرید بغلم کرد و از مو تشکر کرد که وقت گذاشتم و رفتیم دنبالشا.

تو او مدت خودمه که نمدیدم ولی وقتی رسیدم خانه و رفتیم تو تلگرام، دیدم باجانقُم کم نامردی نکرده و عکسها ما ره گذاشته تو گروه خانوادگی! آب رفتیم از خجالت. بی مروت نگفته بود چشمای مرغ لنگه به لنگه. هم عین کینگ کنگ زردی که چشماش گلاجه و نوکش هم رو به بالا یه، رفته بودم. ولی دلُم خنک رفت، باجانقُم هم مثل خروسی که تو آب جوش افتاده باشه، پراش به هم چسبیده بود. فکر کنم نفر قبلی که ای تن پوشاره پوشیده بود، رو خودش نوشابه چیه کرده بود یا افتاده بود تو جوب آب که ای طوری چسبناک رفته بود!

پارسال که رفته بودم بازارچه همدم خیلی خوش گذشت. هنوز هروقت باجانقُم مو ره می‌بینم مگه چقدر پارسال تو موسسه همدم خوش گذشت. مویم که یادم میه اینا چی قشقرقی راه انداختن، گوشتای تنم آب مِره. امسال هم پیله کرده بودن که باید شب عید برم همدم، پیش دخترا. خب مو که از خدام بود ولی راستش نمخواستیم باجانقُم اینا برم. یگ روز معصوم خانم گفت بری جمعه کاری ورندار که برم یگ سری به دخترای همدم بزَنم. خوشحال شدم که همچی بر نامه‌ای ریخته. صبح جمعه حاضر شدم و راه افتادم. سر کوجه عیال گفت: «راستی باید دنبال آجی مرضی ام هم برم.» انا حالا خوب رفت! یعنی تا الان خیلی رونالدو طور یگ کلام حرف نزده بود که مو پشیمون نرم، بعد سر بزنگاه گفته بود که مو ره تو عمل انجام شده بذاره. خوبیش ای بود که باجانقُم جمعه‌ها شیفِت بود و نمی‌آمد. ولی بدیش ای بود که بچه تخس‌شان کیارش بند ما مُشد و مو باید مثل مسی مهارش مکردم.

با اکره رفتیم در خانه‌شان. در باز شد و دیدم بیا! باجانقُم هم آمد. خوبیش ای بود که او کیارش و روجک بیخ زیش باباش مماند و بدیش ای بود که خود باجانق خنکم ره باید تحمل مکردم. آمدن سوار ماشین برن که دیدم یگ کیسه مشکی بزرگ هم آوردن و گفتن در صندوق عقب ره بزَن. گفتم لابد بری بچه‌ها چیزی خریدن و مخوان عیدی بدن. گفتم دمشا گرم، چقدر بده آدم درباره بقیه زود قضاوت کنه. حتی دیر هم قضاوت کنه بده. کلا اصلا بری چی آدم درباره دیگران قضاوت کنه؟ چی کاریه خب!

تا رفتیم رسیدم ای مخ ما دلنگون رفت از بس باجانقُم از تو کانالای تلگرامش برام جوک خنک تعریف کرد و عکس خنک نشون داد و کلیپ دابسمش خنک اجرا کرد، پشت فرمون. هم منتظر بودم که زودتر برسیم همدم تا از دستش خلاص برم و یگ نفسی بکشیم. بالاخره رسیدم و ماشین ره پارک کردم و داشتیم بدو مرفتیم تو که باجانقُم صدام زد. برگشتم، دیدم کیسه ره گیر یفته دستش و داره بهم اشاره مکنه. رفتیم جلو که سر کیسه ره بیگیرم، گفت: «نه! بیا اینجی پشت درخت!» انا حالا خوب رفت! گفتم: «جان دداش؟ امر بفرمایین؟» دیدم از تو کیسه یگ بری لباس رنگی در آورد و گفت: «بیا، اینا ره بیوش!» نگاه کردم ببینم داره جدی مگه یا مسخره‌بازی درمیاره؟ نه، خیلی جدی، از ای لباسهای پشمی و رنگی بود. خودش برش مکرد و یکیش





پدر آمرزیده!

آورده‌اند کفن دزدی در بستر مرگ افتاده بود. پسر خویش را فراخواند. پسر نزد پدر رفت و گفت: ای پدر امرت چیست؟ پدر گفت: پسرم، من تمام عمر به کفن دزدی مشغول بودم و همواره نفرین خلقی به دنبالم بود. اکنون که در بستر مرگم و فرشته‌ی مرگ را نزدیک حس می‌کنم، بار این نفرین بیش از پیش بردوشم سنگینی می‌کند. از تو می‌خواهم بعد از مرگم چنان کنی که خلائق مرا دعا کنند و از خدای یکتا مغفرت مرا خواهند...

پسر گفت: ای پدر چنان کنم که می‌خواهی و از این پس مرد و زن را به دعایت مشغول سازم. پدر همان دم جان به جان آفرین تسلیم کرد. از فردا پسر شغل پدر پیشه کرد با این تفاوت که کفن از مردگان خلائق می‌دزدید و چوبی در شکم آن مردگان فرو می‌نمود. از آن پس، خلائق می‌گفتند: خدا کفن دزد اول را بیمارزد که فقط می‌دزدید و چنین جفایی بر مردگان ما روا نمی‌داشت!



چه خبر از این خانه؟

خبرهای همدم: پاییز و زمستان ۹۵

خبرها کهنه نمی شوند. مشروح اخبار همدم را می توانید در فضای مجازی دنبال کنید، اما اشاره‌های کوتاه در این صفحات برای یادآوری مهربانی و تشکر از دوستان همدم است.

 www.hamdam.org

 [@hamdam.charity](https://www.instagram.com/hamdam.charity)

 [@hamdamcharity](https://twitter.com/hamdamcharity)





♥ بازدید ورزشکاران بانکی از موسسه؛

تیم منتخب فوتسال بانک توسعه‌ی تعاون، عصر شانزدهم آبان‌ماه از بخش‌های مختلف موسسه‌ی همدم دیدن کردند و با روحیه‌ای پر از نشاط و معنویت به استقبال مسابقات پیش رو رفتند.



♥ زاوی ابر صورتی در همدم

در هوای ابری یک روز سرد داسستان نویسنده نام آشنا؛ علیرضا محمودی ایرانمهر به دیدن دختران مؤسسه آمد. به نظر آقای نویسنده فقط برای کار خیر نیست که باید به این خانه آمد بلکه در دوستی با این دختران معصوم با بخشی از خودتان ملاقات می‌کنید که شاید گمش کرده باشید و جانتان دوباره باروح هستی پیوند می‌خورد و شادی‌های عمیق تجربه می‌کنید...



♥ نایب رییس اول مجلس به همدم آمد

بازدید دکتر مسعود پزشکیان، نایب رییس اول مجلس شورای اسلامی ایران و هیئت همراه از همدم و گفت و گو و ملاقات با مدیریت و فرزندان موسسه.



♥ وقتی همدمی‌ها به مدرسه رفتند؛

نوزدهم آبان‌ماه دختران همدم برای تبریک گفتن روز دانش آموز، در سالن اجتماعات آموزشگاه دخترانه‌ی پروین مشهد، میهمان دانش‌آموزان و معلمان عزیز بودند.





♥ همدمی‌ها به زیارت ولی نعمتشان رفتند

صبح روز چهاردهم آذر ماه به مناسبت بزرگداشت روز جهانی معلولین ۱۲۰ نفر از دختران موسسه‌ی همدم در فضایی آکنده از معنویت به پایبوسی امام رضا(ع) شتافتند و مورد پذیرایی و اکرام خدام امام مهربانی‌ها قرار گرفتند.



♥ حضور یک مدیر بانکی همدل، در همدم

ریاست شعبه‌ی خيام بانک مسکن مشهد، صبح شانزدهم آذرماه، با صفای حضور و گلهای لیخند، به دیدار فرزندان همدم آمد و با خود شور و شادمانی هدیه آورد.



♥ دیداری برای تبریک تولد سالار موسیقی

جمعه ۱۲ آذر ماه، جمعی از دختران همدم به مناسبت سالروز تولد سالار عقیلی، خواننده موسیقی سنتی با او دیدار کردند و تولد این هنرمند را به ایشان تبریک گفتند.





♥ تقدیر از بانوی نیکوکار

تالار موسسه‌ی خیریه‌ی همدم در آخرین چهارشنبه‌شب آذرماه ۹۵، صحنه‌ی یکی از زیباترین مراسم سال بود و طی آن، از یک عمر تلاش خیر خواهانه‌ی بانو زهرالستی، تقدیر به عمل آمد. این بانو از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۷۹ ریاست مرکز فتح المبین را بر عهده داشته است. در این مراسم که جمع کثیری از مردم، مدیران استانی و علاقمندان امور خیر حضور داشتند، علاوه بر خیرمقدم مدیرعامل موسسه، سخنرانی برخی مدیران استانی و اجرای قطعات هنری و موسیقی محلی، خانم زهرالستی به ایراد سخن پرداخت و در انتهای مراسم، از سوی مدیرکل بهزیستی خراسان رضوی، خانواده‌ی خانم الستی و برخی از دیگر همراهان، به پاس فعالیت‌های خستگی ناپذیر این بانوی نیکوکار، هدایایی به وی پیشکش شد. تهیه و تقدیم سردیس خانم الستی از سوی مدیریت موسسه‌ی همدم، نقطه‌ی اوج و پایان بخش این مراسم به یادماندنی بود.



♥ گرمای مهر، در ساعات منتهی به یلدا

چشم شب یلدا که به هزینیه‌ی یک خانواده‌ی نیکاندیش در تالار پارسیس اجرامی شد با حضور دختران همدم و به دعوت «بنیاد لبخند کودک» روح و رونقی دیگر گرفت.



♥ در آستانه‌ی یلدا، ستاره‌های همدم درخشیدند

حضور و سرودخوانی فرزندان عزیز همدم، در شب موالیدسعید پیامبر اسلام (ص) و امام صادق (ع)، و جشنواره‌ی «یلدا کتاب بخوریم» که به همت «شهر کتاب» برگزار شد، به اتفاقی زیبا و اثرگذار و ماندگار بدل شد.



بهار ۹۶

۱۹



♥ جشن یلداي ۴۰۰ نفری فرزندان سرزمین همدم؛

مراسم شب یلداي ۹۵ در سالن همایش های موسسه همدم به همت یک خیر بزرگوار، برگزار شد تا میهمانان شاد و مشتاق، در کنار اهالی همدم یلداي بی نظیری را برای ۴۰۰ دختر همدمی رقم بزنند.



♥ بازیگر معمای شاه در همدم؛

شهرام قائدی بازیگر سینما و تلویزیون ظهر چهارشنبه اول دیماه در میان استقبال گرم دختران این موسسه به همدم آمد و از بخش های مختلف آن دیدن کرد.



♥ «خان عمو»، به همدم آمد!

«محمد عیوضی» معروف به خان عمو، مجری برنامه های کودک و نوجوان صدا و سیما، صبح هشتمین روز زمستان، به موسسه ی همدم آمد و در میان شور و شغف اهالی این خانه، در جشن دختران متولد دی ماه همدمی ها شرکت کرد.



♥ همدمی ها روز ثبت احوال را حضوراً شادباش گفتند

به منظور تبریک گویی روز ملی ثبت احوال، جمعی از دختران همدم به همراه مدیرعامل این موسسه ی خیریه به دیدار مدیر کل و کارکنان ثبت احوال خراسان رضوی رفتند.



♥ تازه‌ترین کُد همراهی همدم؛ پرداخت موبایلی

به دنبال تقاضای مکرر نیک‌اندیشان نوع‌دوست، سرانجام امکان پرداخت از طریق کد ویژه‌ی موبایل فراهم شد. نیکوکاران، هر نوع گوشی تلفن همراهی که داشته باشند، بدون نیاز به اینترنت، تنها با داشتن رمز دوم حساب و با گرفتن کد *۷۳۳*۴*۴۰۰۴۰۰* می‌توانند هدایای نقدی خود را پرداخت کنند.



♥ بازدید رضا حسین زاده -مجری خبر تلویزیون- از موسسه

رضا حسین زاده گوینده‌ی ارشد و قدیمی خبر صدا و سیما به همدم آمد و ضمن دیدن از بخش‌های مختلف این موسسه‌ی خیریه گفت که افتخار می‌کند یک همدمی است.



♥ همدمی رضا کیانیان با دختران آسمان

رونمایی از یک ماهنامه‌ی هنری، بهانه‌ای شد تا رضا کیانیان همراه با جمع قابل توجهی از هنرمندان و اهل قلم، عصر نوزدهم دیماه در تالار همایش‌های همدم حضور یابد و ضمن تجدید دیدار، با کارکنان و فرزندان آسمانی این خیریه به گفت‌وگو و اظهار لطف بپردازد.



♥ بازدید سرمربی تیم ملی فوتسال ایران از همدم

سرمربی تیم ملی فوتسال ایران همراه با هیات‌ی ورزشی از همدم دیدن و با زیارت سیمای مهربان فرشته‌های تخت‌نشین سرای مهر، خاطرات پیش از اعزام تیم به مسابقات جهانی کلمبیا و نیروی برگرفته از چشمهای عارفه‌سادات را مرور کرد.



♥ حضور همدم در نمایشگاهی از جنس حیات

عصر ۲۱ دیماه، آیین گشایش نمایشگاه «انسان، حیوان و محیط زیست» برگزار و غرفه‌ی همدم نیز طی چهار روز حضور، گروه کثیری از بازدیدکنندگان نوع دوست را پذیرا شد.



♥ آمادگی آمادیس برای همراهی باموسسه

صبح روز دوشنبه ۲۰ دیماه ۹۵، مدیر عامل، عضو هیئت امنا و گروهی از دختران همدم، از شرکت صنایع غذایی «پارس بریانک» بازدید و مدیران شرکت بر ارتباط بیشتر و همراهی و حمایت بهتر از همدم، تاکید کردند.



♥ نایب رییس بانوان هیئت کشتی خراسان رضوی در همدم

خانم آنابراتی نائب رییس بانوان هیئت کشتی خراسان رضوی به همراه تعدادی از بانوان ورزشکار خراسانی صبح یکشنبه ۲۶ دیماه از بخش های مختلف این موسسه‌ی خیریه بازدید و از این توفیق اظهار خرسندی کردند.



♥ شیما مطلبی روی بوم همدم نقش مهربانی زد

هنرمند نقاش «شیما مطلبی» که برای دیدار با فرزندان موسسه به این خیریه آمده بود، ضمن نوازش و دلجویی از فرشته‌های ساکن در این خانه‌ی آسمانی، اقدام به برگزاری کلاس نقاشی ویژه برای توانجویان کرد که با حق شناسی و استقبال گرم آنان مواجه شد.





♥ امیدواری استادعلی به یاری و کار در همدم

محسن استادعلی، (مستندساز)، به همراه مسعود زارعیان، یکشنبه ۲۶ دیماه ۹۵ به دیدار فرزندان همدم آمدند و ضمن گفت و گو با فرزندان و دست‌اندرکاران موسسه، نسبت به ساختن فیلم برای همدم اظهار علاقه و امیدواری کردند.



♥ همدم سوگوار پلاسکو

سرآغاز ماه بهمن ۹۵، همراه شد با واقعه‌ی اسفبار پلاسکو در تهران. مدیرعامل و جمعی از همکاران و فرزندان همدم، برای همدلی با آتش نشانان قهرمان و جانباختگان این حادثه، ضمن حضور در ایستگاه مرکزی آتش نشانی مشهد، واقعه‌ی پلاسکو را به آتش نشانان مشهدی تسلیت گفتند.



♥ شبی از اشک و لبخند

سی ام دیماه، تکتم و دیگر اهالی همدم، در انتظار میهمانانی ویژه بودند. رضا شیرینی هنرمند بنام به همراه فاطمه غرار -دختری که همه او را به نام صدای خدای خدا می‌شناسند- به همدم آمدند تا در سرآغاز بهمن ماه، با اجرای برنامه، شبی بیادماندنی را برای دختران مشتاق این موسسه رقم بزنند.

همدم، نقطه سر خط؛ بهانه‌ای برای عاشقانگی...

بازخوانی سطوری از نمایشگاه بزرگ آثار خوشنویسی

مژگان همایونی، کارشناس مسئول امور فرهنگی موسسه همدم



عاشقانه اش اوج می‌گیرد و پر می‌کشد در آسمان خیال. تقویم بیست و پنجمین روز از آذر ماه سال یک هزار و سیصد و نود پنج را نشان می‌دهد. وقت برپایی نمایشگاه «همدم؛ نقطه سر خط» رسیده است. نمایشگاهی که قرار است با تلاش چند ماهه‌ی عاشقان این سرزمین شکل بگیرد. آیین افتتاحیه‌ی نمایشگاه سه تن از استادان خوشنویس بنام و طراز اول که برای نخستین بار در شرق کشور شکل گرفته است با حضور پر شور اساتید و هنر دوستانی که از مشهد و شهرهای اطراف (قوچان، تربت، نیشابور، کاشمر، بجنورد، سبزوار، درگز و...) آمده‌اند، در سالن همایش‌های همدم برپا می‌شود. دکتر سعید سرابی (مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان رضوی) همراه با دکتر تحفه‌گر (معاون هنری سینمایی اداره

آوای قلم روی کاغذ پخش می‌شود؛ آن نجوای آشنای نیمه‌شبهای رنج و ریاضت عاشقانه‌ی خوشنویسان. داستان استاد احمد قائم‌مقامی با آرامش و اطمینان، قلم را به مر کب آغشته می‌کند. گویی قلم جوهر از وجود می‌گیرد. نقطه‌ی عاشقی روی «خط» می‌نشیند؛ و اینک در این روز نو، روزی استاد این است که برای همدم بنویسد.

عشق به سرزمین «همدم» که می‌رسد، انگار باید آن را از نو آغاز کند. این جالابه‌لای دیوارهای روزگار، عشقی نهفته است که ساختمان «همدم» مان را به سرزمین بزرگ عاشقانگی بدل کرده است. استاد قلم را کنار می‌گذارد. کاغذ را مقابل چشمان می‌گرداند. روی آن با خط خوش نوشته: «همدم؛ نقطه سر خط!»

و خط آغاز می‌شود؛ خط عاشقی...

آسمان همدم آبی آبی است. زندگی گاه و بی‌گاه از جریان معمولی



بهار ۹۶

۲۳





در عصری پاییزی ولی به لطافت بهار در ضیافت عاطفه و مهربانی در سرای انسانیت که عنوان همدم در آن سرشته شده حضور داشتیم و لحظاتی سرشار از عشق و موفقیت را تجربه کردم.»

مرادی یکی دیگر از اساتید که آثارش روی دیوار نگارخانه نقش بسته و در گذشته نیز بارها با مهربانی و اخلاص به دیدار فرزندان همدم آمده است می‌گوید: «اینجا میان ۴۰۰ دختر آسمانی عشق جاری است. من همزمان در تهران در حال حاضر نمایشگاهی دارم اما عشق به این بچه‌ها و انرژی عجیبی که اینجاست مرا به مشهد کشانده است...»

♥ نمایشگاهی که فرق دارد!

سهیل محمودی در سالن نگارخانه پشت تریبون که می‌رود با همان حس شاعرانگی، حاضران را متأثر می‌کند. صدایش عجیب همدمی و دلنشین است! محمدی یکی از بازدیدکنندگان هنر دوست می‌گوید: «نمایشگاه زیاده‌رفته‌ام؛ نمایشگاه‌های خوشنویسی، عکس و نقاشی. اما اینجا فضا طور دیگری است. انگار نفس گرم فرشتگانی که پشت این دیوار، در ساختمان بغل و در سرزمین همدم منتظرند، در فضا پیچیده است و نقش عشق بر پیکر سپید این نگارخانه حک شده است. درست است، این نمایشگاه با سایر نمایشگاه‌ها فرق دارد.»

دختر جوانی با مادرش پای یک تابلو ایستاده‌اند و با صاحب اثر عکس یادگاری می‌گیرند. روی تابلو نوشته: «در هر مقام بر لبم آوای یا علی است». نزدیک‌شان که می‌شوم از مادر می‌پرسم شما دوستدار هنر زیبایی خوشنویسی هستید یا دخترتان که به اینجا آمدید؟ مادر برمی‌گردد و با لبخند می‌گوید: «ما عاشق دختران همدم هستیم. آمده‌ایم برای دیدار آن‌ها. برای باعلی گفتن به تمام اهالی همدم و شروع خریدن همین تابلو به نشانه‌ی ارادت به هنر و ارتباطش به این مکان لبریز از عشق است.» دختر



کل ارشاد)، ثابت‌نیا (مدیر کل موسسه آفرینش‌های هنری آستان قدس رضوی)، محمد باقرزاده (ریاست انجمن خوشنویسان مشهد)، عفت شریعتی (مشاور دبیر کل و مدیر کل امور بانوان مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی)، ترانه میلادی (هنرمند و کارآفرین نمونه) به همراه جمعی دیگر از مسئولین و هنرمندان، میهمانان و همراهان نخستین نمایشگاه آثار خوشنویسی اساتید نامی این هنر، جواد بختیاری، محمدعلی سبزه‌کار و رسول مرادی هستند. مراسمی که باخوش آمدگویی دکتر زهرا حجت (مدیرعامل موسسه) و هم‌آوایی دختران همدم و سخنرانی مدیر کل ارشاد و سخنرانی جواد بختیاری، آسمان عاشقی سرزمین کوچک مان را آبی می‌کند. ساعتی بعد، در میان هیجان و هیاهوی دلنشین مشتاقان، روبان افتتاحیه‌ی نمایشگاه توسط سیدسعید سرابی بریده می‌شود و انبوه دوستداران هنر خوشنویسی وارد سالن نگارخانه می‌شوند. نمایشگاه رسماً آغاز به کار می‌کند. روی دیواره‌های نگارخانه، تابلوهای آثار خوشنویسی اساتید به زیبایی نشسته است. آثاری که هر کدام یک روایت دارند و به هر کدام می‌توان ساعت‌ها نگریست و حتی گاهی گریست! اساتید در نگارخانه یک به یک برای حاضران از عاشقانگی در سرزمین همدم و حضورشان در این نمایشگاه می‌گویند. جواد بختیاری برای نخستین بار است که به مشهد آمده است. او در نخستین بازدیدش از مرکز به زینب قول داده که از این پس هر وقت به مشهد آمد اول به سرای مهر بیاید و در دفتر یابود باخطی زیبا نوشته است: «



مشهد، محقق می‌شود. شاید این به یمن قلب‌های فرزندان سرزمین همدم است که جان مخاطبان نمایشگاه را به تسخیر در آورده است.



♥ همراهی همیشگی پدر و مادر خوب همدمی‌ها از بر نامه‌های فرهنگی و هنری

پدر می‌آید. مادر هم هست. این را بچه‌های همدم می‌گویند. نرگس با لبخند همیشگی اش به سمت شیرازی‌نیا و دکتر حجت می‌دود. آن‌ها را بابا و مامان خطاب می‌کند. به جز او ۳۹۹ دختر همدمی دیگر هم همین نظر را دارند. آن‌ها پدر و مادر دختران سرزمین همدم هستند. با قلب‌هایی بزرگ و آسمانی. آن‌ها با مهربانی، زمینه‌ی این دورهمی عاشقانه را فراهم کردند. شیرازی‌نیا می‌گوید: «هنر خوشنویسی آمیخته با هنر عاشقی است و عاشق بودن اولین شرط خدمت در این مکان است. مشق عشق با قلم، درست مثل مشق هر روزه‌ی زندگی ما با این دختران است. دخترانی که با قلب‌های پاک و کوچک‌شان روح را صیقل می‌دهند.» از مادر مهربان این مجموعه دکتر حجت نظرش را در رابطه با نمایشگاه سوال می‌کنم و او مثل همیشه بارویی گشاده می‌گوید: «وقتی در جلسه‌ی تنظیم شده در تهران با میزبانی استاد بختیاری و همراهی دوست خوب همدم علی رضایی، از اساتید خواستیم برای برپایی نمایشگاه در موسسه‌ی همدم حضور پیدا کنند، همه‌شان با استقبال و بدون منت قبول کردند. گویی، کار کردن برای این دختران عشقی است که هر کسی را به اینجا با دل می‌کشاند. همه با مهر و فروتنی آمدند به مشهد و حاضر شدند در جمع آسمان پاک دخترانی که چشم امیدشان دست‌های گرمی است که به سرشان کشیده می‌شود و نگاه لبریز از مهری که با نگاهشان پیوند می‌خورد.»

♥ و حکایت همچنان باقی است...

روزهای نمایشگاه با تمام زیبایی‌هایش تمام می‌شود. میهمانان می‌روند. مردم به خانه‌هایشان بر می‌گردند. آسمان شب می‌شود و دل‌ها آرام و پلک‌ها سنگین. همدم می‌ماند و نقطه‌ای که استاد در پایان جمله‌اش با قلم عشق درون دوات و لیفه‌ی زندگی می‌زند و می‌کشد روی سطر آخر؛ همدم؛ نقطه سر خط...



جوان هم می‌گوید: «سال‌هاست که همدم را می‌شناسم و حالا فرصت این نمایشگاه بهانه‌ای بود تا به همدم بیایم. آثار ارائه شده فوق‌العاده است و مبهوت این همه زیبایی می‌شویم و به زیبایی می‌توان نقش عشق را در این تابلوها جست و جو کرد.»

♥ استقبالی سرشار از مهربانی که فراتر از انتظار است

نمایشگاه «همدم؛ نقطه سر خط» بهانه‌ای برای عاشقانگی است. بهانه‌ای برای پیوند دوباره دختران سرزمین همدم با قلب‌های مهربانی و این بار با هنرمندان خوشنویس. نمایشگاهی که با استقبال پر شور و حیرت‌انگیز قلب‌هایی همراه می‌شود که آمده‌اند تا در مکتب عشق، مهربانی را سرمشق کنند. استاد سبزه‌کار از ابتدای حضورش در مشهد درس بزرگی به همه‌ی ما داد، هرگز سهوی را که رخ داده و اثر خوشنویسی با نام مشابه بر روی یکی از صفحات پر شور نمایشگاه چاپ شده است، به رویمان نمی‌آورد. استاد بختیاری عشق نخستین حضور در محضر امام مهربانی‌ها را با قلب‌های دختران همدم پیوند می‌زند. استاد رسول مرادی هم به سرمشق عشق همدم نگاهش گره خورده و می‌گوید: «اینجا سرزمین عشق است. نمایشگاه آثار هنری زیاد دیده‌ام و زیاد در آن شرکت داشته‌ام اما به راستی نقش عشقی که بر پیکره نمایشگاه همدم است جنسش چیز دیگری است. جنسش از مهربانی کردن با قلب‌های دخترانی است که در آسمان آبی همدم جهان را آبی می‌بینند.»

سهیل محمودی شاعر توانمند و نامی کشور صبح روز نمایشگاه سروده‌ی معروف خودش «امام رضا» را با آوایی دلنشین از گروه سرود همدم می‌شنود و آن را آوایی بی نظیر می‌داند.

اساتید حاضر در نمایشگاه، استقبال مردم را از «همدم؛ نقطه سر خط» متبلور در فروش آثارشان هم می‌بینند. فروشی که در کمتر نمایشگاهی در

من بیشتر...

بازخوانی داستان زندگی «م-ت» با نام مستعار ملیحه

به روایت: علی ناصری

نیست. مادر هم تا چهار ماهگی آغوش خسته اش را به این دختر بخشیده و بعد جایی لای پرونده های بیمارستان ابن سینا ناپدید شده است. احتمالاً مددکار بیمارستان زمانی که مادر در بخش اعصاب و روان بستری بوده و امکان نگهداری از نوزاد را نداشته او را با نامه ای به شیرخوارگاه تحویل داده تا از خدمات مناسب تری تا موقع بهبود مادر برخوردار شود و بعد مادر خسته وقتی از جا و غذای دخترش مطمئن شده، فرار کرده تا بدبختی هایش را تنهایی به دوش بکشد.

شش سال اول زندگی ملیحه در شیرخوارگاه می گذرد؛ در کنار خواهر و برادرهایی که همه شان جایی از قصه ی زندگی، پدر و مادرشان را گم کرده و حالا هم بازی شده اند تا روزگار کودکي بگذرد. هیچ عروسکی، هیچ اسباب بازی فشنگی جای نوازش های مادر و شانه های پدر را نمی گیرد. ملیحه کمی از دردهای مادر را با خود حمل می کند و بی تاب و پرخاشگر است. و بالاخره وقت آن می رسد که به خانه ای جدید منتقل شود.

اولین روز از فروردین ۱۳۷۱ - به دنیا آمدن
 کوچی تنگ و بی درخت، هنوز از باران شب قبل خیس بود. آمبولانس سرکوپه ایستاده بود تا زنی را که بلند بلند جیغ می کشید به بیمارستان ببرد. همسایه ها که بالباس کهنه برای تبریک سال نو این طرف و آن طرف می رفتند، برای لحظاتی ایستاده بودند و نگاه می کردند به نور قرمز آژیر که به محله ی فقیرنشین رنگ تازه ای داده بود.
 گریه ی تازه به دنیا آمده ها تقریباً شبیه به هم است. اتاق نوزادها پر از بچه هایی ست که شروعی مشابه دارند اما سرنوشت، هر کدامشان را به سمتی می کشد. دختر به دنیا آمده از شیرمادری می خورد که مشکل اعصاب و روان دارد و دارو مصرف می کند. بخاطر دردهایی شدیدتر از درد زایمان. دردهای از جنس زندگی. از پدر اطلاعات زیادی در دست

♥ چهارمین روز از تیرماه ۱۳۷۸

روز پذیرش در موسسه همدم (فتح المبین)

دختری شش هفت ساله با کیفی کوچک و عروسیکی پارچه‌ای که یک چشمش افتاده، مضطرب و عصبی ایستاده و پشت سرهم روسری اش را مرتب می‌کند. به لیخند مدد کار جواب نمی‌دهد و با چشم‌هایی که گریه کرده‌اند، سرش را پایین می‌اندازد. از این آدم‌های جدید می‌ترسد. مدد کار پرونده را می‌بندد و در جیب هایش دنبال شکلات می‌گردد. چیزی پیدا نمی‌کند. دست لرزانِ ملیحه را می‌گیرد و باهم به سمت خوابگاه می‌روند. بررسی کارشناسان توانبخشی، هوش بهر او را بین هفتاد تا هفتادوپنج تعیین کرده و بعنوان کم‌توان ذهنی آموزش پذیر به کلاس‌های آموزشی معرفی می‌شود. زندگی جدید ملیحه در موسسه‌ی همدم شروع می‌شود؛ کلاس گلدوزی را دوست ندارد و کارش را خوب انجام نمی‌دهد.

بازی‌های دست‌جمعی، ورزش، سفر و خوشی‌های جدید، جذاب هستند اما باین همه دلش پر از خشم است و هر وقت بیاد می‌آورد که در این دنیا تنهاست، داد و بیداد راه می‌اندازد. در آن سالها، در مدارس استثنایی ثبت نام شده و تا کلاس دوم درس خوانده است.

لوح تقدیری در پرونده‌ی ملیحه بایگانی شده که نشان می‌دهد در مسابقات دومیدانی جشنواره ورزشی دانش‌آموزان استثنایی استان (سال تحصیلی ۸۵-۸۶)، مقام دوم را کسب کرده است. احتمالاً ملیحه در خط پایان پدر و مادرش را محسوس کرده و به آن سمت دویده. چشم‌هایش را بسته و تا جایی که توانسته گام‌هایش را بلندتر برداشته تا زودتر برسد. شاید اگر واقعا در خط پایان پدر و مادری منتظرش بودند، اول می‌شد.

♥ اولین روز از آذر ۱۳۹۴

احتمال بازگشت به بیمارستان ابن سینا

ملیحه سالها با دختری به نام آتوسا دوست بوده و از رفتارهای خشن او برای رسیدن به خواسته‌هایش تقلید کرده. شیشه شکستن، زخمی کردن خود و رفتارهای پرخطری که می‌تواند به دیگران هم آسیب بزند. گاهی برای فراموش کردن دردهای بزرگ، برای خودت دردهای کوچک می‌سازی تا گذران عمر قابل تحمل شود.

با این همه وقتی در کنار دیگران زندگی می‌کنی وضع فرق می‌کند و باید دست و پای خودت را جمع کنی. وقتی هیچ راه درمان و هیچ دارویی جواب نمی‌دهد، روان‌شناس وقتِ موسسه به ناچار برای روانپزشک نامه ای می‌نویسد تا در مورد رسیدگی به وضعیت ملیحه تصمیم لازم را بگیرند؛ «روانپزشک محترم موسسه، با سلام. احتراماً با توجه به مشکلاتی که نامبرده برای خود و مرکز ایجاد کرده و بعد از پانزده سال زندگی در این موسسه به دلیل بیقراری، منفی‌کاری، خودآزاری، پرخاشگری فیزیکی و کلامی و نوسان خلق، مشکلاتی برای نگهداری و مربی‌ها ایجاد کرده در خواست دارد نسبت به انتقال وی به مراکز دیگر و بیمارستان ابن سینا جهت درمان، دستور لازم را مبذول فرمایید...»

آتوسا به ابن سینا منتقل می‌شود و قرار است ملیحه هم بزودی برود. او می‌ترسد. او نمی‌داند که چند ماه اول عمرش را در این بیمارستان و در

آغوش مادری خسته‌سپری کرده. بررسی‌های مجدد نشان می‌دهد که حال ملیحه در صورت داشتن رابطه‌ی عاطفی مناسب، بهتر خواهد شد. در بخشی از گزارش مددکاری آمده؛ «...طبق نظر روان‌شناس، ملیحه می‌بایست داروهایش را به موقع و سر وقت مصرف نماید و مورد توجه نیز قرار گیرد...».

♥ مادری می‌آید...

دقیقاً در روزهایی که بیقراری و رفتارهای غیرقابل کنترل ملیحه زیاد شده و زمینه‌ی انتقال او را به بیمارستان ابن سینا فراهم کرده، اتفاقی ساده شرایط را تغییر می‌دهد. کسی وارد زندگی‌ش می‌شود که جای خالی خیلی چیزها را پر کرده و مثل آبی زلال، غم‌های دلش را می‌شوید و می‌برد. خانم «ع» که خودش در بخش روزانه‌ی موسسه‌ی همدم، دختری دارد و از کلاس‌های آموزشی استفاده می‌کند متولد شدن ملیحه در دلش را اینگونه روایت می‌کند؛

«دختر خودم کم‌توان ذهنیه ولی با خود ما زندگی می‌کنه. فقط برای کلاسای آموزشی میاد اینجا. یه روز وقت دندون پزشکی داشت از همین کلینیک همدم. گفته بودن خودت بیا که آگه خواستیم دندونشو بکشیم و بی‌تابی کرد شمام باشی. بچه‌های روزانه و شبانه روزی، باهم اومده بودن. من و دخترم توی صف نشسته بودیم تا نوبت بشه. یکی از این دخترا توجهمو جلب کرد، داشت می‌رفت وهی می‌اومد و دستاش می‌لرزید. نگران بود. بهش گفتم برای چی می‌لرزی؟ گفت می‌ترسم. گفتم از چی؟ گفت از دندان پزشکی. گفتم برای چی مامانت نیومده؟ نمی‌دونستم از بچه‌های شبانه روزیه. گفت مامان ندارم. پشت سرش گفت بابا هم ندارم. یه کم که گذشت گفت من اصلاً کسبو ندارم. یعنی واقعا بغض توی گلویم گیر کرد. گفتم بیا پهلوی من بشین، من همینجا وامیستم برو دندون پزشکی. تو دوس داری من مامانت بشم؟ نگام کرد و گفت میشی؟ گفتم آره قول میدم مامانت بشم. بیام ملاقاتت، هرچی بخوای برات بخرم. مواظبت باشم. خواستی هم دوباره بری دندون پزشکی زنگ بزنی من پیام پشت در اتاق بشینم تا پیشت باشم و دیگه نترسی.»

این بچه شوکه شده بود، خب غریبی هم میکرد هنوز، منم غریبی می‌کردم. اتفاقاً اون روز خانم دکتر دندون پزشکی نیومدن و من رفتم دختر خودمو گذاشتم کلاس خودش و برگشتم پیش ملیحه و ازش پرسیدم چی می‌خوای برات بگیرم؟ گفت هیچی. گفتم نه الان میرم به کم‌تقلات برات میگیرم می‌آرم. همه‌ی بچه‌ها رفته بودن هوام خیلی



سرد بود برف اوامده بود. طفلک پشت همین شیشه‌ی راهرو واساتاده بود ببینه من برمیکردم یا نه. برایش یه کم کیک و آدامس و شکلات و از این چیزا گرفتم، دادم بهش و رفتم خونه. چندروز بعد دوباره اوامدم مددکاری گفتم یه دختری چند روز پیش توی صف دوندون پزشکی دیدم بهش قول دادم که بیام دیدنش. بعد از اینکه مشخصاتش رو گفتم و فهمیدن منظورم کیه، آوردنش. یعنی وقتی برای بار دوم منو دید خیلی خوشحال شد، دیکه قبول کرد که من سرقولم هستم و اعتماد کرد. رفتم چند روز بعد دوباره بی تاب شدم. بخاطر بعضی که این بچه داشت که گفت کسی رو ندارم، میخواستم زودتر ببینمش. مهرش به دلم نشست بود. اوامدم مددکاری، حتی اون زمان براشون سوال شده بود که چرا اینقدر میام دیدنش. ازم پرسیدن شما به چه دلیل میای مگه خودت دختر نداری؟ گفتم چرا، اتفاقا از نوع خودشم دارم و بیشتر درکش می کنم و دوس دارم حداقل یه آرامشی بهش بدم. خودمم روزی که میام دیدنش یعنی واقعا آرامش می گیرم. تاشب راحت. الانم همینجوریه، اگه یه هفته نیام، خودم کلافه ام.

غیر از شوهرم که با هم اختلاف سلیقه داریم، بقیه ی خانواده در جریان هستن. حتی من خونوادگی اوامدم. پسر ام و عروس ام رو آوردم. گفتم بیاین امروز دسته جمعی بریم. پیتزا خواسته بود رفتیم گرفتیم اوامدیم همین جا با ملیحه دور هم خوردیم که توی جمع ما باشه. حتی خونه بردمش. تولدشم نبوده برایش کیک گرفتم اوامدم یه جشن کوچولو گرفتیم. مادر فرزندیمون از همین جاها شروع شده و خداروشکر هنوزم ادامه داره...»

♥ سال نو، خانواده ی نو

لبخندهای ملیحه بیشتر شده. برای مدتی از کلاس های سوادآموزی استفاده کرده و حالا دوباره در کلاس حرفه آموزی مشغول گلدوزی است. در دایره ی کوچکی که میان دستانش قرار گرفته با سوزن و نخ های رنگی، دامن دختری را می دوزد که با موهای سیاه و بلند، دسته گلی به دست دارد و در جاده ای سفید منتظر است. در کنار دارو و درمان و تلاش های روان شناسان و کارشناسان مرکز، وجود خانواده ی تازه، تاثیر زیادی بر روزگار و رفتار ملیحه گذاشته است. دیگر شیشه نمی شکند و پر خاش جدی ندارد. دختر کم حرفی است اما حالا برای روزهای دل تنگی مادری دارد که اگر امکان دیدنش نبود لااقل زنگ بزند و صدایش را بشنود. برادرها و خواهرهایی دارد که با هم سر یک سفره خندیده و گریسته اند. خانم «ع» هر چند وقتی برای ملیحه چیزهایی را که لازم دارد تهیه میکند. هر سال

با توجه به اینکه خودش تعطیلات را در مشهد نبوده و به شهری دیگر پیش فرزندانش می رود، قبل از سال نو برای عید ملیحه خرید می کند و برایش هدیه می آورد.

مادر خوانده ی ملیحه روی صندلی کمی جابجا میشود و ادامه می دهد: «یه دفعه که اوامده بودم دیدن ملیحه نگام کرد و گفت من تورو فراموش نمی کنم. گفتم مگه دخترا باید ماماناشون رو فراموش کنن؟! مامانا هم دختراشون رو فراموش نمی کنن! دیکه از این حرفا زنی! گفت ببخشید مامان اشتباه کردم. زود اوامد توی بغلم. یعنی این حرف رو که زد یه لحظه احساس کرد من مامانش نیستم. پرسید تو اگه مامانم بودی تاحالا کجا بودی؟ گفتم من گمت کرده بودم، الان پیدات کردم. گشتم پیدات کردم. گفتم نگا کن منم مثل خودت چاقم، تپلم پس بدون تو دختر خودمی.»

روزگار ملیحه به زندگی خانم «ع» و خانواده اش گره خورده است. بد نیست برای روایت بهتر زندگی ملیحه، خاطره های مشترکشان را بشنویم. خانم «ع» با وجود پا درد و کمردرد، بسیار خوش قول است و حالا هم دلش میخواهد زودتر برود داخل بخش پیش ملیحه. عینکش را جابجا می کند و میگوید: «یکی از پسر ام رو خیلی دوس داره. یه بار بهم گفت دلم میخواهه برم پیش داداشی. بهش قول دادم که میبرمش. اتفاقا اون روز اینقدر کار ریخته بود سرم که نمی دونین. وای برنامه ریزی چقد سخت بود! از این ور عروسم توی بیمارستان بود بچه اش داشت به دنیا می اوامد. از اون ور مادر بزرگ اون یکی عروسم تصادف کرده بود و از دنیا رفته بود، باید میرفتم تعزیه. از این ور عصر هم جشن تولد یکی از اقوام عروسم دعوت بودم. ملیحه رو هم قول داده بودم ببرم خونه ی پسر م و بیرون. حواسم باید می بود که حاج آقا (شوهرم) متوجه نشه! با پسر هماهنگ کردیم اوامدیم ملیحه رو برداشتیم بردیم خونه ی پسر م. یک ساعتی نشستیم و ملیحه رفت اتاق نوه ام کلی بازی کردن، اینقدر بهش خوش می گذشت دلم نمی اوامد بیارمش بیرون. نوه مم همیشه به ملیحه میگه تو عمه ی من هستی. از اونجا رفتیم یه پیتزا فروشی خوب دور هم نهار خوردیم بعد رفتیم طریقه دوری زدیم. دوست داشتم بهش خوش بگذره. رفتیم بیمارستان. با ملیحه هم رفتیم. اوامد بالاسر عروسم برایش دعا کرد که ان شالله نی نی ت سالم به دنیا بیاد. بعدش بدویدو اوامدم ملیحه رو تحویل مرکز دادم و سریع رفتم خونه. لباس عزا پوشیدم رفتم تعزیه. باز بدویدو اوامدم لباس مجلسی پوشیدم رفتم جشن تولدا همه اش هم مربوط به عروس ام بود که باید می رفتم. ساعت هشت شب مثل یک جنازه رسیدم خونه. حاج آقا با تعجب فقط نگام میکرد! ولی خب، خیلی خوشحال بودم چون به قولی که به ملیحه دادم عمل کردم.»

خانم «ع» که بعد از تعریف خاطره، خنده اش گرفته، کمی مکث می کند و بعد با حالتی جدی در چهره اش میگوید: «من نمی توئم رفتار این خانواده هایی که بچه ی سالمشون رو میذارن گوشه ی خیابون قبول کنن! خودم یه دختر معلول دارم و حاضر نیستم یه شب، جایی بذارمش که آه منو بکشه. اون وقت چطوری بعضیا دلشون میاد. من مادری میشناسم کارگری میکنه که بچه ی معلولش رو به دندون بکشه و نگه داره. من خودم مشکلات مالی نداشتم ولی خیلی مشکلات دیکه داشتم. با این همه حاضر نشدم بچه مو ول کنم. یکبار رفته بودم پیش یه خانم دکتری، گفت این بچه ی



و خواهرهایش را می پرسد. گل های پشت پنجره سبز تر شده اند. آفتاب تا میز وسط کلاس آمده و می تابد به دامن قرمز دختری که در گلدوزی نیمه تمام ملیحه، می خندد. می تابد به دسته گلی که در دست دارد. به جاده ی سفید. به دستان مادر که دست می کشد به گلدوزی ملیحه و هنر دخترش را تحسین می کند. از داخل اتاق صدای خنده های از ته دلی شنیده میشود که دارند با هم چیزی زمزمه میکنند. مادرش می پرسد: «مامان ملیحه رو چقد دوس داره؟...». ملیحه که چشمانش برق میزند میگوید زیاد. مادرش دوباره میپرسد: «ملیحه مامانو چقد دوس داره؟...». ملیحه با اشتیاق جواب میدهد: «زیاد». بعد مادر میگوید: «من بیشتر...». ملیحه میگوید: «من بیشتر...». مادرش میگوید: «من بیشتر...». ملیحه میگوید: «من بیشتر...». «همدیگر را بغل می کنند و تا جایی که نفس هایشان بگیرد با هم مسابقه می دهند و با نفس بعدی دوباره شروع می کنند: من بیشتر.../من، بیشتر.../نخیرم، من بیشتر.../چرا، من بیشتر...»

تو عقب مونده ی ذهنیه، بندازش گوشه ی یکی از مراکز خودت رو راحت کن. خدایا خدایا میخواستم بزخم توی دهنش! گفتم چطور به خودت اجازه میدی همچین حرفی به من بزنی؟ این پاره ی تن منه. واقعا بعضیا چطور فکر می کنن! خیلی از این بچه ها، خانواده هم دارن ها، التماس میکنن بچه که شب عید بیاین منو ببرین خونه، گوش نمی کنن. چطور دلشون میاد که بچه شون توی یه موسسه ای تک و تنها باشه اون وقت اونا سر سفره ی عید نشسته باشن؟! اون میوه و شیرینی اون جشن چطور بهشون میچسبه؟! خواهر خودم که بچه هاشو بزرگ کرده الان سر پرستی یه دختر پنج شش ساله رو که باباماناش مردن قبول کرده، داره بزرگش می کنه. منم دلم میخواد اگه بشه سر پرستی ملیحه رو قبول کنم. بارها شده بچه هام گفتن بیا شهرستان با ما زندگی کن، گفتم من الان یه دختر دیگه دارم توی موسسه ی همدم نمی تونم که ولش کنم بیام. گفتم این دخترم برای آخر تمه، همه ی دوندگی آدم که نباید برای دنیا باشه.»

خانم «ع» از جای بلند می شود و به سمت بخش و کلاس های آموزشی که ملیحه در آنجا مشغول فعالیت است میرود. پنجشنبه است و روز جشن های دست جمعی دخترها، که دور هم موسیقی گوش می دهند و شادی می کنند و گاهی جشن تولد می گیرند. ملیحه با دیدن خانم «ع» از میان جمعیت بیرون می پرد و بلند بلند مامان مامان میگوید. با آغوش باز به سمت مادرش می آید و بغلش می کند. در حالی که با خوشحالی به دیگر دخترها می گوید مادرش آمده، باهم میروند داخل اتاق و ملیحه حال برادر

این شوفرهای شریف...

نقل واحد حمل و نقل مؤسسه‌ی همدم



بهار ۹۶

۳۰



چهار روزانه در صبح و عصر انجام می‌شود، وقتی مأموریت اداری و کاری برای همکاران مؤسسه اتفاق می‌افتد، وقت خریدهای مرکز، وقت سفارشات و در تمام مواردی که نیاز به جابجایی هست، پای یک راننده روی پدال است. مردان بی‌ادعایی که در بیشتر موارد پارافراتر گذاشته و در خیلی از کارها همکاری می‌کنند، بیماربر می‌شوند، نیروی خدماتی می‌شوند و هر کاری که از دستشان بر بیاید دریغ نمی‌کنند چرا که کار در مؤسسه‌ی خیریه فرق می‌کند با جاهای دیگر.

این واحد که زیر نظر مسئول پشتیبانی و اداری، خدمت‌رسانی می‌کند دارای پنج مینی‌بوس، یک هایس، دو وانت، سه ماشین سواری و یک موتورسیکلت است. البته فرسوده بودن بعضی از این وسایل نقلیه گاهی مشکل ساز و هزینه‌بردار است که امیدواریم این مشکل بزودی با حمایت خیرین حل شود. باتوجه به گفته‌های مسئول واحد پشتیبانی، در حال حاضر مؤسسه، نیاز به وسایط نقلیه‌ی باری از جمله وانت دارد. البته یاوران افتخاری هستند

چراغ قرمز می‌شود. مینی بوس مؤسسه وسط شلوغی خیابان می‌ایستد. دخترهایی که قرار است به شهر بازی بروند، ماشین را روی سرشان گذاشته و بلند بلند می‌خندند. ترانه می‌خوانند و دست می‌زنند. راننده‌ی خسته از آینه‌ی وسط، به شادی دخترها نگاه می‌کند و زیر لب الحمدالله می‌گوید. خدارا شکر می‌کند که به جای نشستن پشت فرمان ماشینی آخرین مدل، راننده‌ی ماشینی است که این همه شادی و معصومیت را جابجا می‌کند. لبخند می‌زند و چراغ...

یکی از بخش‌های پرکار مؤسسه‌ی همدم (فتح‌المبین)، واحد حمل و نقل است. رانندگی از آن جمله کارهایی است که سختی اش به چشم نمی‌آید ولی تاثیر بسیار زیادی بر روند کاری مؤسسه دارد. وقتی خیرین برای ارسال هدایای نقدی و غیرنقدی شان زنگ می‌زنند، وقتی دخترهای بیمار به همراه پرستار قرار است به بیمارستان یا مطب پزشکی خارج از مرکز بروند، وقتی بچه‌ها به مهمانی خیرین یا مراکز تفریحی و... دعوت می‌شوند، وقتی سرویس همکاران با



که گاهی با هماهنگی قبلی از محبت شان برخوردار می شویم اما در مواردی هم، نیاز فوری به خدمات است و این دوستان در دسترس نیستند. از طرفی فرسوده بودن وانت موسسه باعث شده که در انجام کارهای محوله تاخیر یا مشکل بوجود آید. در این موارد دوستانی که وسایل نقلیه باری دارند می توانند ساعت و روز همکاری شان را به موسسه اعلام کنند تا بر اساس آن، از همراهی شان برخوردار شویم. فرقی نمی کند هرروز، خروجی و دریافت بار و لوازم داریم. همچنین با توجه به فرسوده بودن مینی بوس ها، اگر تعمیرگاه هایی باشند که با هزینه کمتر در سرویس و تعمیر وسایط نقلیه موسسه همکاری کنند، کمک بزرگی کرده اند.

گفتگویی که در ادامه می خوانید، با راننده های واحد نقلیه انجام شده است؛

چند روز طول می کشد که حرف بز نیم، معمولاً همه شان یکجا جمع نمی شوند و در هر لحظه چند نفر یا همه بیرون از موسسه و در حال رانندگی و خدمت هستند. اول از همه سراغ ریش سفید راننده ها که البته ریشش را می زند می رویم و بعد به ترتیب پای صحبت یکایشان می نشینیم:

حسین پاشنایار؛ مردی محترم و صمیمی که راننده ی وانت موسسه است؛

«من بازنشسته ی بهزیستی هستم و در دوران خدمت پست فرمان انواع ماشین ها از مینی بوس و آمبولانس گرفته تا وانت و سواری نشسته ام. الان هم بیش از شش سال است که در این موسسه خدمت می کنم. در دوران جنگ سالها در خط مقدم بوده ام و بعد از آن هم هر جا صحبت از دفاع از مظلوم بوده کوتاه نیامده ام.

خاطره؟ راستش از آن سالهای قدیم که راننده ی آمبولانس در یکی از مراکز بهزیستی بودم خاطره ای دارم؛ یک شب که داشتیم فرد معلول بدحالی

را به بیمارستان می بردم در راه برگشت از کنار جاده، صدای پارس سگی را شنیدم. نگه داشتم و آن سمت را نگاه کردم. سگ های ولگرد ساک بزرگی را دوره کرده بودند و هر کدام از طرفی می کشیدند. چوب دستی ام را برداشتم و به سمت شان دویدم. بعد از فراری دادنشان ساک را باز کردم. یک کودک معلول داخلش بود که هنوز نفس می کشید. همان شب او را به مرکز بردم و روز بعد با وجود اینکه از طرف مدیران تویخ شدم اما پای کاری که کرده بودم ایستادم و خدا را شکر آن بچه در آنجا پذیرش شد. در دورانی که راننده ی سرویس بچه ها بودم، از جانب خانواده ها گاهی با بی مبری روبرو شده ام. حالا که از من سنی گذشته و گاهی اگر بحثی هم پیش می آید به حساب پدر فرزندی گذاشته و کوتاه آمده ام.»

♥ محمد رضا طلعتی؛ راننده ی مینی بوس:

«من هم سی سال در بهزیستی و در مراکز مختلف کار کرده ام. البته حکم استخدامی من ابتدا مددیار معلول بود که با توجه به کمبود راننده در آن سالها قسمت شد پشت فرمان بنشینم. الان پنج شش سال است که اینجا هستم. گاهی با ماشین های دیگر هم کار می کنیم، با سواری و... اینجا هدف کار راه اندازی است و سعی کرده ام کار روی زمین نماند. ولی خب ماشینی که من کار می کنم مینی بوس است. آن سالهای قدیم قبل از اینکه بازنشسته بشوم با همکاران و بچه های موسسه زیاد سفر می رفتیم. بالاخره سختی کار همکاران بخش زیاد است و گاهی سفر می رفتیم تا دلشان باز شود. گاهی که بهزیستی به ما جانمی داد همان کنار دریا یا در یک پارک، مینی بوس ها را کنار هم مثل دیوار اتاق پارک می کردیم و آن وسط فرش





می انداختیم. خوش می گذشت. یادم می آید یک تابستان که سفرمان نزدیک به چهل روز اطراف شمال طول کشید وقتی بر گشتیم به مرکز هنوز پیاده نشده بودیم یکی از بچه‌ها پرسید آقای طلعتی پس کی می‌خواهیم برویم اردو؟! کلی خندیدیم... تمام این چهل روز کجا بودیم پس؟ این بچه‌ها خیلی مهربان هستند اگر کوچکترین کاری برایشان انجام بدهی تا همیشه در یادشان می ماند و ما تمام سختی های کار را حاضریم به خاطرشان تحمل کنیم. آن کسی که باید ببیند، می بیند بقیه چیزها خیلی مهم نیست.»

محمد رضا محسن زاده؛ از دیگر راننده‌های مینی بوس در واحد نقلیه:

«قبل از بازنشستگی در دانشگاه علوم بهزیستی واحد نقلیه کار میکردم و الان پنج سال است که اینجا مشغول فعالیت هستم. هر روز ما خاطره است و کار کردن برای این بچه‌ها لذت خودش را دارد. فقط چیزی که گاهی مارا اذیت می کند کمبود راننده و ناهماهنگی بین درخواست واحدهاست. اگر واحدهایی که ماشین لازم دارند از روز قبل برنامه ریزی کرده باشند و کمی بین خودشان هماهنگی بیشتری باشد، از فشار کار ما کم می شود. البته اینجا همه برای رفاه این دخترها کار می کنیم و در نهایت هدفمان یکی است.»

♥ **غلام محمد غلامی؛ دیگر همکار سازمان بهزیستی که بعد از بازنشستگی به موسسه همدم آمده است:**

«کار برای این بچه‌ها را صمیمانه دوست دارم. این جمله که «خدمت به معلولین، خدمت به نبی اکرم (ص) است» را همیشه در دل و جان دارم و حالا هم بعد از سی سال خدمت و سه سال فعالیت در موسسه همدم هنوز پرتوان و پرتوانی هستم تا عاشقانه کار کنم. خیلی دلم می خواست یکی از فرزندان خودم را در بهزیستی جایگزین کنم تا او هم در این مسیر خدمت کند که متأسفانه میسر نشد.»

♥ **منوچهر شجاعی؛ دیگر عزیزی است که بیش از پانزده سال، در این واحد مشغول فعالیت بوده است:**

«کار کردن برای این بچه‌ها بسیار لذت بخش است. همه چیز که پول و مادیات نیست. من خودم شغل آزاد هم دارم اما هیچ چیزی نمی تواند جای بودن در کنار این عزیزان را بگیرد. بارها، با هم به حرم و زیارت رفته ایم یا مهمانی و جاهایی که همراهشان بوده‌ام و لحظات زیبایی را با آنها تجربه کرده‌ام. از مدیران و کارکنان موسسه هم خیلی

ممنونم و خوشحالم که در خدمت شان هستم.»

♥ **رضا ذری مقدم؛ قبل از بازنشستگی در این موسسه بوده و از شش سال پیش دوباره اینجا مشغول خدمت است:**

«اینجا برای من باغی بهشتی است. خدارا شکر خانواده‌ی خوبی دارم و این را از دعای خیر این بچه‌ها می دانم. خاطره‌های خوشی در کنار این دخترها رقم خورده است؛ با آنها به سفرهای زیادی رفته‌ام و حتی شده در طول سفر برایشان آشپزی هم کرده‌ام و در خدمات دیگر هم کنار همکاران تلاش کرده‌ام که به آنها خوش بگذرد. به سهم خودم از مدیران و کارکنان موسسه تشکر می کنم و امیدوارم تن همگی سالم باشد همیشه.»

♥ **صفر نقدی؛ دوست دیگر بچه‌ها و راننده‌ی آنهاست:**

«الان چهار سال است که توفیق دارم به عنوان راننده‌ی مینی بوس در کنار بچه‌ها و همکاران موسسه باشم. دخترها گاهی ما را با صدا می زنند و این خیلی به دلم می نشیند. آنها را مثل بچه‌های خودم دوست دارم. گاهی شده موقع سرویس خانواده نیامده و خودم بچه‌ها را به در خانه‌شان رسانده‌ام. در واقع، آدم هر کاری انجام بدهد برای خودش انجام داده است. از همکاران خودم و همه‌ی مسئولین و کارکنان موسسه هم ممنونم به خاطر زحماتی که برای این بچه‌ها می کشند. خدا از همه قبول کند.»

♥ **صادق زینلی؛ جوان ترین نیروی واحد حمل و نقل و پیک تیز پای موسسه:**

«بیست و یک سال است که در واحد حراست بهزیستی خدمت می کنم و الان پنج سال است که با موتور در قسمت مشارکت‌ها و امور اداری همدم فعال هستم. کار برای این بچه‌ها را عاشقانه دوست دارم و برکت آن را در زندگی ام بسیار دیده‌ام. کار ما سرما و گرما نمی شناسد و بارها پیش آمده‌است که در شرایط سخت سعی کرده‌ام به موقع کار انجام بشود و برای دریافت هدایای نقدی مردم در خانه‌شان باشم. ما همه عاشقانه اینجا بییم و این را توفیق بزرگی می دانیم. خدارا شکر.»

راننده‌های موسسه‌ی همدم، انسان‌های بی ادعایی هستند که بی سر و صدا کارشان را انجام می دهند و تنها دلخوشی‌شان اجر است که از خدا می گیرند و برکتی که در سفره‌هایشان می بینند. جا دارد در اینجا از رانندگان قدیمی موسسه از جمله آقای عباس خسروی و دیگر عزیزانی که در این سالها همراه مان بوده‌اند نیز، یاد کرد و سپاس گزارشان باشیم.

همچنین، تشکری صمیمانه بکنیم از یاوران بزرگواری که خالصانه در هر شرایطی با واحد نقلیه همکاری کرده‌اند، بخصوص آقایان؛ ماهر، عارف، قانع، بهشتیان، پاشایی و ویرانی. در زمینه‌ی تعمیر و سرویس ماشین‌ها؛ آقایان؛ مرصعی (جلوبندی سازی)، ذاکر (تعمیرگاه موتور) و سیم کشی حمید.

راننده‌ی خسته از آینه‌ی وسط، به شادی دخترها نگاه می کند و زیر لب الحمدا... می گوید. خدا را شکر می گوید که به جای نشستن پشت فرمان ماشین‌ی آخرین مدل، راننده‌ی ماشین‌ی است که این همه شادی و معصومیت را جابجا می کند. لبخند می زند و چراغ سبز می شود.

هنوز موفق نشده!

یکی از مریدان شیوانا مرد تاجری بود که ورشکست شده بود. روزی برای تصمیم‌گیری در مورد یک موضوع تجاری نیاز به مشاور بود. شیوانا از شاگردان خواست تا آن مرد تاجر را نزد او آورند. یکی از شاگردان به اعتراض گفت: اما او یک تاجر ورشکسته است و نمی‌توان به مشورتش اعتماد کرد. شیوانا پاسخ داد: شکست یک اتفاق است، یک شخص نیست! کسی که شکست خورده در مقایسه با کسی که چنین تجربه‌ای نداشته است، هزاران قدم جلوتر است. او روی دیگر موفقیت را به وضوح لمس کرده است و تارهای متصل به شکست را می‌شناسد. او بهتر از هر کس دیگری می‌تواند سیاه‌چاله‌های منجر به شکست را به ما نشان دهد. بدانید که وقتی کسی موفق می‌شود، چیزی یاد نگرفته است! اما وقتی کسی شکست می‌خورد آگاه باشید که او هزاران چیز یاد گرفته است که اگر شجاعت خود را از دست نداده باشد، می‌تواند به دیگران منتقل کند. وقتی کسی شکست می‌خورد هرگز نگوئید او تا ابد شکست خورده است! بلکه بگوئید او هنوز موفق نشده است.



کاری برای خلق خاطرهای ماندگار

«بنیاد لبخند کودک»، در گفت و گو با سامان مصطفایی (مدیر گروه بنیاد)



از بیمارستانی که کودکان در آن بستری بودند، بیشتر از دیدن کسانی که باعث لبخندشان می شدند خوشحال می شدند تا دیدن کادوی روبان پیچی شده. تداوم این کار در بهبودشان نقش بسزایی داشت. ما به شیوه‌ی خودمان و با مشاوره گرفتن از روانشناسان متعدد جشن می گرفتیم و جشنواره برگزار می کردیم و بعد از تجربه‌های زیاد کار خود به خود شکل گرفت و هم‌اکنون از طریق جشن گرفتن و برگزاری مراسم و مناسبات افراد مدنظر را دور هم جمع می کنیم و محیط شادی به وجود می آوریم.

از نوع نگاه و برخورد مؤسساتی که با آنها همکاری می کنید راضی هستید؟

در شروع راه با یکی از مؤسسات توانبخشی شناخته شده در مشهد همکاری داشتیم اما باز خورد خوبی نگرفتیم این رنجش باعث نشد که از ادامه‌ی چنین فعالیتهایی منصرف شویم. انتظاری که از مؤسسات داریم این است که درک کنند ما گروه‌های خودجوش فقط به صرف انجام کار خیر حضور پیدا کرده‌ایم. نه توقع دریافت دستمزد داریم و نه تبلیغات. باید عزت نفس و تکریم افراد خیرخواه حفظ شود و این بدین معناست که بعد از برگزاری هر برنامه، تا برنامه‌ی بعدی ارتباط عاطفی حفظ شود. جوانانی که فقط به نیت کار خیر دور هم جمع می شوند، باید مورد تکریم و احترام متقابل قرار گیرند.

از تباط شما با مؤسسه‌ی همدم به چه صورت است؟

برای ما، کمک مؤسسه‌ی همدم در نقطه‌ای از شروع کار بسیار ارزشمند بود. برای یکی از مؤسسات شناخته شده توانبخشی قرار بود جشنواره آجیل و شیرینی برگزار کنیم. تمام تدارکات این جشنواره به سختی فراهم شده بود. از جمله رزرو مکان، تهیه‌ی پوستر، دعوت از میهمانان و... اما چند روز قبل از برگزاری جشنواره مؤسسه‌ی مورد نظر قطع ارتباط کرد و ما با مسئولین

رسیدن به راستی و درستی چندان سخت و پیچیده نیست! فقط کافی است کمی به خلق و خوی کودکی برگردیم.

دنیای ما آدم بزرگها چنان سخت و آسمان خراشی شده که فراموش کرده‌ایم روزگاری دلخوشیمان پیدا کردن قاصدکی بود و گذاشتنش کف دست و فرستادن آن پیش خدا...

آرزوهای کودکی هفت سنگ بود و لی لی که گذر زمان از آن هفت دیوار سنگی بر ایمان ساخت که در پس آن دیوارها سکوتی سرد، آرام آرمیده و از بازی لی لی بر ایمان رفتنی بی بازگشت ساخته است!

پشت همان دیوارهای هفت سنگی، هنوز هستند دلهایی که با سرک کشیدن به دنیای بچه‌ها، با شادی کودکان لبخند می زنند، با اندوه کودکان اشک می ریزند و از اسارت سنگهای بی احساس می ترسند.

در این فرصت، گفتگویی صمیمانه پیش رو دارید با سامان مصطفایی مدیر گروه «لبخند کودک»؛ امید داریم بعد از خواندن این گزارش به یاد نامه‌های مخفی شده در زیر گلدان شمعدانی کودکی، لبخند بزنید و روی دیوار زندگی کودکان طرحتان از عشق و مهربانی نقاشی کنید؛ مثل دیروزها قاصدکی بردارید و آرزوهایتان را برای خدا به آسمان بفرستید:

لطفاً، از بنیاد لبخند کودک و چگونگی شکل

گیری آن بگویید؟

من، قبل از سال ۱۳۹۳ با بنیاد کودک همکاری داشتم. کمک و ارتباط با کودکان برایم لذت بخش بود. با دوستان دانشگاه گاهی کارهای کوچکی در راستای خوشحالی کودکان بی سرپرست انجام می دادیم تا اینکه طی مشورت و جلسات پی در پی به این جمع بندی رسیدیم که در راستای مؤسسات در حوزه‌ی شادی کودکان در هر نوعی اعم از کودکان شیرخوار گاه، کم توان ذهنی، بی سرپرست، بدسرپرست، بچه‌های کار هم گام و هم قدم باشیم...

مساله‌ای که از همان ابتدا مدنظرمان بود، هزینه‌ی احساسات و عواطفی بود که گاه می دیدیم؛ مثلاً در بازدید





در ذهنمان برای شادی آنها برنامه‌ریزی کرده بودیم، نمود عملی‌اش را می‌بینیم و این لذتی دردناک و در عین حال شیرین است.

با دوستان به این اتفاق نظر رسیدیم که اگر قرار است علاقه‌ای در کسی شکل بگیرد و قهرمان درونش بلند شود کودکان هستند و باید یک سری آموزش‌ها به آنان داد. همیشه حب و بغض‌ها و قسم‌هایی در کودکان شکل می‌گیرد که اگر آنها در راستای ارزش‌ها باشد می‌توانند با توجه به توانایی‌های خود به آنها برسند. شاید کمک‌های ما برای به بار نشستن طول بکشد ولی در آینده ملموس‌تر خواهد بود و یادگاری بسیار زیبا بر ایمان بجا خواهد ماند.

انتظاری که از مردم داریم این است که یارمان باشند تا با توجه به تخصص‌ها بتوانیم تیم قوی‌تری داشته باشیم و سال آینده شاهد این باشیم که از سال گذشته بهتر عمل کرده‌ایم. اگر فردی طرح و ایده‌ای در راستای شادی بچه‌ها داشته باشد با کمال میل از آن استقبال می‌کنیم و همراه خواهیم بود.

به استناد کتاب شازده کوچولو در عالم واقعیت در حال حاضر ششاد کردن آدم بزرگ‌ها سخت شده. کودک ذاتش صاف و زلال است و اگر کاری برایشان انجام می‌دهیم در پس زمینه ذهنشان به یادگار می‌ماند و در آینده به عنوان یادگاری از آن یاد خواهند کرد. بیان داستان و خاطره اصلاً آسان نیست و مهم آن است که چه چیزی باید ثبت شود و چه یادگاری را برایشان بصورت جاودان خلق کنیم!

♥ به عنوان پرسش‌پایانی، آیا خاطره خاصی هم از شروع این راه و این مسیر زیبا دارید؟

سال ۹۲، روزی که جرقه‌ی تاسیس «بنیادلبخند کودک» در دل و ذهن روشن شد در کافه‌کتابی با یکی از اساتیدم برای گفتگو جلسه گذاشته بودم. هوا سرد و چون آخر شب بود، کافه‌کتاب خلوت بود.

در حین صحبت می‌گفتم که دوست دارم برای کودکان بیمار کاری انجام دهم اما می‌دانم با مشکلات زیادی مواجه خواهیم بود. مردی که با فاصله کمی از ما نشسته بود و چندین بار برگشت به ما نگاه می‌کرد وارد گفتگوی ما شد و گفت: «جوون، حرف‌های شما را شنیدم. من سبزواری هستم و پزشک متخصص جراحی کودکان در بیمارستان دکتر شیخ. طرحتان خیلی خوب است و حاضر م هر نوع کمکی به شما بکنم...»

و من مبهورت این اتفاق... معتقدم خداوند مهره‌های مختلفش را بی‌دلیل در زندگی افراد نمی‌چیند. انگار خداوند آن شب و در ابتدای این راه فقط خواست به من از طریق ایشان قوت قلب بدهد که برو... و بمان!

همدم وارد مذاکره و با استقبال مواجه شدیم که اگر این جشنواره با تمام آن زحماتی که متقبل شده بودیم انجام نمی‌شد، شاید تمام اهداف و برنامه‌های بنیادلبخند کودک در همان ابتدای کار، در نطفه خفه می‌شد. در بین تمام مؤسسات مشابه، نوع مدیریت و روابط عمومی قوی و نگاه مهربان همکاران مؤسسه‌ی همدم، باعث شده‌است تا با دلگرمی و علاقه‌ی بیشتری با این مجموعه همکاری داشته باشیم.



♥ شما برنامه‌های زیادی برای کودکان اجرا کرده‌اید، آیا به طور خاص به کودکی علاقه‌مند یا پرایش دلتنگ شدید؟

با این موارد زیاد مواجه شدیم. یکی از آنها «تکتیم» است. یکی از عواملی که باعث شده‌است ارتباط ما با همدم قوی‌تر بماند وجود و علاقه به تکتیم و صدای گرم و گیرای اوست. هر سال اول مهر برای تعداد زیادی از کودکان وسایل و ملزومات مدرسه را مهیا می‌کنیم و در این بین بچه‌هایی هستند که ارتباطشان را با ما حفظ کرده‌اند و حتی گاهی دلتنگ می‌شوند و تماس می‌گیرند و این حس عاطفی تا سالها وجودمان را از عشق گرم نگه می‌دارد و این تأثیر خوب و آنچه در ذهن کودکان از ما به یادگار نقش بسته، بر ایمان بسیار لذت بخش است.

♥ این نوع فعالیت‌ها سختی‌های زیادی به همراه دارد. آیا تا کنون از قدم گذاشتن در این مسیر پشیمان شده‌اید؟

گروه ما حدود ۸۰-۷۰ نفر هستیم. هر کدام از ما شغل و تخصص دیگری داریم و در کنار حرفه اصلی مان برای آرامش دل و ذهن در زندگی صنعتی امروز این کار را انتخاب کردیم. کار گروهی مشکلات خاص خودش را دارد اما خدا را شکر در حال حاضر به اتحاد و یکپارچگی رسیدیم و در این میان مساله‌ای که بر ایمان مهم است نقش کار خیر است نه دیده شدن و همیشه سعی کردیم قداست کار خیر حفظ شود.

♥ اصل کار شما بر مبنای شاد کردن کودکان است. آیا تا به حال در بین شادی بچه‌ها، بغض کرده‌اید؟

وقتی پشتکار و توانایی بچه‌ها را از نزدیک می‌بینیم، وقتی خنده و شادی کودکانی را می‌بینیم که معمولاً از نعمت محبت بی‌دریغند و حتی کمترین امکانات یک زندگی معمولی را ندارند در شادی آنها بغض می‌کنیم و خوشحالیم از اینکه عشق را به میهمانی دل‌های این کودکان می‌بریم و آنچه



همدم
مؤسسه خیریه توانبخشی
فتح المبین

تالار همایش ما می همدم

مؤسسه خیریه توانبخشی همدم - فتح المبین

همایش ها و برنامه هایتان را با کار خیر همراه کنید.

(درآمد حاصل از تالار، صرف هزینه های زندگی ۴۰۰ دختر بی سرپرست می شود.)

مشهد | خیام شمالی | عبدالمطلب ۵۸ | تلفن : ۱۳-۳۷۱۱۲۱۱۱ - ۰۵۱

مسکن کارت : ۰۶۰۴۰۵۰۴۶۰۲۳۱۴۶۰۲۸۰۶ | سامانه پیام : ۰۲۶۰۰۰۰۰۳۰

رزرو تالار و مشارکت آنلاین : www.hamdam.org



شیرینی خانگی

فرشته

Fereshkteh
CONFECTIONERY

SINCE 2009

نشانی جدید شعبه ۱

شعبه ۱ | مشهد | بلوار ملک آباد | نیش قدسین ۱۲ | ۳۷۶۲۴۴۰۰
شعبه ۲ | مشهد | احمد آباد | نیش ابوذر غفاری ۳۹ (کوهرنگی ۲۳) | ۳۸۴۱۳۹۱۳
شعبه ۳ | مشهد | هاشمیه ۱۰ | چهارراه دوم سمت چپ | بین لاله ۱۲ و ۱۴ | ۳۸۸۳۷۴۶۰

رعنا

طعم خوش هر غذا



شرکت صنایع غذایی عالیگلستان





Classic

HOME & HOTEL FURNITURE



مبلمان کلاسیک

دفتر مرکزی: مشهد، بلوار ملک آباد، خیابان فرهاد.

تیش فرهاد، ۸، پلاک ۲۵

تلفن: ۳۱ ۳۱ ۷۶۷ - ۲۶۷ ۲۶ ۷۹

هنرمند همیشه زنده است

اهالی این خانه درگذشت هنرمند محبوب سینما و تلویزیون؛ زنده یاد حسن جوهرچی را به خانواده محترمش و تمامی اهالی هنر تسلیت می گویند. او در جشن تولدش در کنار دختران همدم آرزو کرد که زنده باشد و باز هم به دیدن این دختران بیاید. او به آرزویش رسیده است، چرا که در قلب همه ی ما جاوید و زنده است.



نیک اندیشان ارجمند؛

جناب آقای فرزاد طالبی (مدیر کل دفتر موسیقی وزارت ارشاد)
جناب آقای مهدی کاردان
سرکار خانم دکتر سعادت میرصدراپی

همکاران گرامی:

آقای علیرضا سپاهی لائین و آقای منوچهر شجاعی
خانم مژگان همایونی و خانم تکتتم صادقی.

همدم و اهالی این خانه خود را در اندوه فقدان عزیزانتان شریک می دانند.
همدردی ما را پذیرا باشید.



چند لحظه‌ی علمی و آموزشی



• تولد یک کودک | تکرانی و سازگاری بچه‌های دیگر...

• مهارت‌های زندگی | نگاهی به پرخاشگری کودکان و عوامل آن

• چگونه آموزش و هدایت تحصیلی کودکان کم‌توان ذهنی | معلولان، از امتیازات قانونی برخوردارند

• معرفی کتاب | روی ماه خدا را ببوس!

• نقد فیلم | نگاهی به فیلم «تئوری همه چیز»





تولد یک کودک؛

نگرانی و سازگاری بچه‌های دیگر...

♥ صدیقه بختیاری - مدرس دانشگاه، مسؤول برنامه ریزی و آموزش مؤسسه

کوچکتر ۳-۴ ساله است، تعاملات او با خواهر و برادر بزرگترش به سرعت زیاد می‌شود ولی بعد از آن از لحاظ دفعات منازم می‌شود (دان، کریس و براون، ۱۹۹۶). وانگهی وقتی بچه کوچکتر به سن رفتن می‌رسد عصبانیت، ناراحتی و اختلافات او در جریان روابطش با خواهر و برادر بزرگترش کمتر می‌شود (دان و دیگران، ۱۹۹۶). این کاهش بیش از هر چیزی گویای افزایش ارتباط کودک با دوستانش در مدرسه است و نشان می‌دهد کودک خارج از خانه هم مشغله‌هایی دارد.

♥ سازگار شدن با تولد خواهر یا برادری دیگر

تولد فرزند جدید، استرس مهمی برای خواهر و برادر او است و بروز برخی واکنش‌ها در خواهر یا برادر نشان می‌دهد که در حال کنار آمدن با این استرس هستند. استورات، موبلی، ون توپل و سالوادور (۱۹۸۷) می‌گویند «با تولد فرزند دوم، فرزند اول وارد دوران سخت و پیچیده سازگاری می‌شود» (ص ۳۴۱). رابطه خردسالان با خواهر و برادرهای خود رابطه ضد و نقیضی است چون اکثر کودکان به تولد خواهر و برادر جدید خود واکنش‌های مثبت و منفی نشان می‌دهند. (کمپبل، ۱۹۹۰). واکنش‌های معمول کودک بزرگتر عبارتند از: بیشتر شدن دفعات ایستادن مقابل والدین و بیشتر شدن عصبانیت، پر خاشگری، چسبیدن به والدین، ناراحت شدن از جدایی و سایر رفتارهای اضطرابی، تشدید مشکلات مربوط به توالت رفتن یا پناه بردن

چگونگی سازگاری بچه‌ها با به دنیا آمدن یک خواهر یا برادر و کنار آمدن آنها با یکدیگر، متداول‌ترین نگرانی والدین است (برودی و استونمن، ۱۹۸۷).

تقریباً ۸۰ درصد کودکان حداقل یک خواهر یا برادر دارند (استیلول و استونمن، ۱۹۸۷).

کودکان در روابط تنگاتنگ و صمیمی خود با خواهر و برادرها، مهارت‌های اجتماعی و شناختی مهمی را می‌آموزند. بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند روابط خواهر و برادرها نقش مهمی در رفتارهای ضداجتماعی و اجتماع‌پسند کودکان و برخی ابعاد شخصیت، هوش و پیشرفت آنان دارد (اسمیت، ۱۹۹۳؛ استیلول و دان، ۱۹۸۵). تحقیقات این حوزه نشان داده‌اند عوامل خانواده و مرتبط با کودک زیادی در ساختن کودک با خواهر و برادرهای تازه واردش و کیفیت رابطه کودک با خواهر و برادرهایش دخالت دارند. خواهر و برادرها به طور مستقیم (با الگو شدن یا تقویت رفتارهای مناسب و نامناسب) و به طور غیرمستقیم (با استرس ایجاد کردن برای پدر و مادر که مهارت‌های پدر و مادری کردن والدین را تحت الشعاع قرار می‌دهد) بر رشد یکدیگر تأثیر می‌گذارند. وقتی بچه



که در برابر تولد خواهر و برادر خود واکنش انفجاری نشان می‌دهند بهتر از کودکانی که گوشه‌گیر می‌شوند، با این واقعه سازگار می‌شوند (دان و کندریک، ۱۹۸۲).

شواهدی داریم که نشان می‌دهند کودکان کوچکتر (به ویژه کودکان زیر ۱۸ ماه) سخت‌تر از بچه‌های بزرگتر، با تولد فرزند جدید سازگار می‌شوند (وندل، ۱۹۸۷؛ اما به تندی و دیگران، ۱۹۹۶، مراجعه کنید). بچه‌های بزرگتر به نگهداری از طفل نورسیده بیشتر رغبت نشان می‌دهند و سرگرمی‌ها و کارهای بیرون از خانه بیشتری دارند؛ به همین دلیل، نیاز کمتری به مراقبت و حمایت مادر دارند. کمپبل (۱۹۹۰) به شواهد ضد و نقیض موجود درباره نقش جنسیت کودک بزرگتر در سازگاری با او به دنیا آمدن فرزند جدید اشاره می‌کند. اگر چه ظاهر دخترها با طفل نورسیده مهربان‌تر هستند ولی این مهربانی عمر طولانی ندارد (دان و کندریک، ۱۹۸۲). کودکانی که مادران آنها پس از زایمان، خسته و افسرده می‌شوند یا پدر و مادرشان با هم اختلاف دارند، با تولد فرزند جدید سخت‌تر سازگار می‌شوند (دان و کندریک، ۱۹۸۲؛ تندی و دیگران، ۱۹۹۶). دلیلش هم این است که دسترسی کودک به مادر کم می‌شود.

مداخلات / پیشگیری‌ها

بهتر است در مورد سازگار شدن کودک با تولد خواهر و برادرش، نگاه پیشگیرانه داشته باشیم چون کیفیت رابطه‌ی خواهر و برادر تا حدودی ثبات دارد و کودکانی که در همان ماه‌های اول با این اتفاق سازگار می‌شوند، بعداً با خواهر و برادر خود کمتر اختلاف خواهند داشت. در ضمن پدر و مادرها با یک رشته تمهیدات قبل از تولد فرزند جدید می‌توانند فرزند بزرگتر را آماده تولد خواهر یا برادرش کنند و شرایطی فراهم کنند تا با این اتفاق بهتر سازگار شود. پدر و مادر بعد از به دنیا آمدن فرزند جدیدشان، سخت‌نگران می‌شوند که مبادا فرزند بزرگ آنها پرخاشگری کند یا رفتارهای حاجی از «واپس روی» تقلید بروز بدهد. آنها می‌خواهند بدانند آیا واکنش‌های فرزندشان بهنجار است یا خیر و به چه نکاتی باید دقت کنند. ضمن این که معمولاً دنبال این هستند که از یک نفر در اداره کردن رفتار فرزند خود کمک بگیرند. راهبردهایی که با آنها می‌خواهیم به کودک کمک کنیم با خواهر و برادر جدید خود کنار بیاید باید از ادبیات تحقیق گرفته شده باشند چون مطالعات

به شیشه شیر پستانک دار و سایر رفتارهای نشانگر «واپس روی» (استورات و دیگران، ۱۹۸۷). در ضمن، تولد فرزندی جدید در خانواده، بر کودکان محروم تأثیرات مخرب بیشتری می‌گذارد تا بر کودکان مرفه (بایدار، هایللی و بروکس - گان، ۱۹۷۷). بر خلاف ادعای والدین که می‌گویند فرزند بزرگتر نسبت به فرزند نورسیده پرخاشگری می‌کند، رفتار منفی آشکار فرزند بزرگتر بیشتر به والدین معطوف است تا به نوزاد تازه از راه رسیده (دان و کندریک، ۱۹۸۲). اما پرخاشگری کودک در بازی‌های خیالی خودش که با تولد فرزند جدید بیشتر می‌شود عمدتاً متوجه فرزند نورسیده است (فیلد و رایب، ۱۹۸۴). رفتارهای حاجی از «واپس روی» کودک بزرگتر هم یک نوع تقلید یا ادا در آوردن است - یعنی نوعی حل مسئله یا راهبرد است که فرزند بزرگتر با آن می‌خواهد اطمینان حاصل کند پدر و مادرش از او مثل فرزند نورسیده مراقبت خواهند کرد (دان و کندریک، ۱۹۸۲). در روی مثبت سکه، برخی تحقیقات نشان می‌دهند که کودک در جریان واکنش منفی خود به تولد خواهر یا برادرش، پخته‌تر و مستقل‌تر می‌شود و همدلی کردن را می‌آموزد (برای مرور این مبحث به کمپبل، ۱۹۹۰، مراجعه کنید). در ضمن، تحقیقات طولی نشان می‌دهند بالا گرفتن مشکلات هیجانی خواهر و برادر بزرگتر موقتی است (بایدار و دیگران، ۱۹۹۷) هر چند بایدار و دیگران فهمیدند که افت عزت نفس کودک بزرگتر تا چهار سال پس از تولد فرزند نورسیده ادامه می‌یابد.

عوامل موثر بر سازگاری

پس با توجه به تغییراتی که در رابطه مادر - کودک ایجاد می‌شود، تعجب نخواهد داشت که تقریباً تمام بچه‌های خردسال به تولد فرزندی جدید در خانواده واکنش منفی نشان بدهند. با این حال، واکنش‌های منفی اکثر بچه‌ها، ظرف ۴ ماه کاهش می‌یابد و ظرف یک سال برطرف می‌شوند (بایدار و دیگران، ۱۹۹۷؛ استورات و دیگران، ۱۹۸۷).

عواملی که در سازگاری کودک با تولد خواهر و برادر جدیدش نقش دارند عبارتند از: خلق و خوی کودک، مشکلات مدیریتی او پیش از تولد فرزند جدید، سن کودک هنگام تولد خواهر یا برادر جدید، سن کودک هنگام تولد خواهر یا برادر جدید، وضعیت روانی مادر، کیفیت رابطه زن و شوهر و شیوه مادر برای درگیر کردن کودک با فرزند نورسیده. دان و کندریک (۱۹۸۲) فهمیدند کودکانی (به ویژه پسرهایی) که مشکل خلق و خود دارند (برای مثال عنق هستند یا واکنش‌های هیجانی شدید نشان می‌دهند) بیشتر واکنش‌های اضطرابی بروز می‌دهند و گوشه‌گیر می‌شوند. واکنش آنان نیز تداوم می‌یابد؛ این تداوم نشان می‌دهد کودکانی که مشکل خلق و خود دارند سخت‌تر سازگار می‌شوند (برادی، ۱۹۹۸؛ کمپبل، ۱۹۹۰). پدر و مادرها همچنین گزارش می‌دهند دشواری اداره کردن فرزندشان بعد از تولد نورسیده ادامه می‌یابد و حتی شدیدتر می‌شود (کمپبل، ۱۹۹۰). شدت واکنش اولیه کودک به تولد خواهر یا برادر جدیدش هم با سازگاری او رابطه دارد (دان و کندریک، ۱۹۸۲) ولی نکته تعجب‌آور این است که کودکانی

اندکی داریم که نشان بدهند رویکردی از رویکرد دیگر مؤثرتر است. مانوعی رویکرد رفتاری را دنبال می کنیم که چاشنی عقل هم دارد!

آماده کردن

پدر و مادرها باید فرزند بزرگ خود را برای تولد فرزند جدید آماده کنند. البته این که آماده کردن کودک را از چه زمانی شروع کنیم. به خود او بستگی دارد. خردسالان (۱۲ تا ۱۸ ماهه ای) که درک چندانی از زمان (اعم از گذشته و آینده) ندارند فقط چند روز یا چند هفته به این اتفاق توجه می کنند. پیش دبستانی ها (۲ تا ۵ ساله ها) نیز اگر چه هنوز در زمان حال زندگی می کنند ولی خیلی کنجکاو هستند و در مورد تغییرات فیزیکی محیط دقت به خرج داده و در مورد آنها سوال می کنند. این واقعه، سوالاتی مثل «بچه ها از کجا می آیند؟» را نیز به دنبال دارد. این سوالات کودک، فرصتی به والدین می دهد تا کودک را برای پذیرش فرزند جدید آماده کنند. پدر و مادر باید به فرزند خردسال خود اطلاعات ساده، محسوس و در عین حال حقیقی و درست بدهند حتی اگر کودک درباره آنها سوال نکرده باشد. درباره آموزش مسائل جنسی، تولد خواهر و برادر جدید و پذیرفتن بچه جدید رد خانواده، کتاب های خوبی نوشته شده است. یکی از این کتاب های خوب که مورد علاقه ما نیز می باشد، مجموعه کتاب های سول و جودیت گوردون است. (گوردون، ۱۹۹۲ب، ۱۹۹۲ا، گوردون و گوردون، ۱۹۹۲، ۱۹۸۳). پیش دبستانی ها به اطلاعات این کتاب ها خوب جواب می دهند. آنها عکس های این مجموعه را دوست دارند و وقتی پدر و مادر این کتاب ها را می خوانند، سوالاتی به ذهنشان خطور می کند. البته پدر و مادر نباید تصور کنند که یک جلسه ای می توانند کودک را برای پذیرش فرزند جدید (باهر چیز جدید دیگری) آماده کنند. آماده کردن به ویژه آماده کردن پیش دبستانی ها فرایندی است که باید ظرف چند هفته و به تدریج صورت پذیرد.

به حداقل رساندن استرس

وقتی پدر و مادر می فهمند که به دنیا آمدن خواهر یا برادر جدید، برای کودک استرس بزرگی است، سایر استرس های کودک را به حداقل می رسانند تا کودک در

کنار آمدن با این استرس کم نیاورد. ما توصیه می کنیم پدر و مادر قبل از تولد فرزند جدید خود و بعد از آن، کاری کنند تا زندگی کودک نظم و ثبات پیدا کند. آنها باید تغییراتی مثل خوابیدن در تختخواب به جای گهواره، تعویض اتاق یا رفتن به مهد کودک جدید را قبل از تولد فرزند جدید خود اعمال کنند تا کودک قبل از تولد خواهر یا برادرش به روال جدید زندگی عادت کند. در ایامی که مادر در بیمارستان به سر می برد، باید یکی از آشنایان، در محلی آشنا از کودک مراقبت کند. در ضمن باید از قبل به کودک بگویند که در این ایام چه کسی از او مراقبت خواهد کرد. وانگهی چون تولد فرزند جدید، اختلافات رفع نشده والد و کودک را تشدید می کند (دان و کندریک، ۱۹۸۲)، پدر و مادر باید قبل از تولد فرزند جدید این نوع مشکلات را رفع کنند.

بسیاری از پدر و مادرها می پرسند آیا درست است بچه را برای دیدن مادر و فرزند نورسیده به بیمارستان ببرند. شواهد نشان می دهند این نوع دیدارها حداقل این مزیت کوتاه مدت را دارند که فشار جدایی کودک از مادر را کم می کند. (وندل، ۱۹۸۷)

وقتی نوزاد را به خانه می آورند

وقتی نوزاد را به خانه می آورند، رسیدگی زیاد پدر، پدر بزرگ و مادر بزرگ و اطرافیان به فرزند بزرگتر، سازگاری او را آسان می کند (مندلسون و دیگران، ۱۹۹۵؛ وندل، ۱۹۸۷). توجه پدر، تأثیرات مستقیم و غیر مستقیمی بر سازگاری فرزند بزرگتر می گذارد. افزایش توجه او باعث می شود کودک برای مراقبت ها و رسیدگی های مادر، جانشینی پیدا کند و در عین حال مادر را از زیر فشار مسئولیت های جدید بیرون بیاورد.

دان و کندریک (۱۹۸۲) می گویند مادر با درگیر کردن فرزند بزرگتر در مراقبت از فرزند نو رسیده، با تبدیل این نگهداری به تجربه ای مشترک به جای مسئولیت، و همچنین با بازی کردن نقش الگویی که به نوزاد به عنوان شخصی دارای نیاز و احساس احترام می گذارد، می تواند زمینه ای بچیند تا فرزند بزرگتر با این واقعه به نحو مثبتی سازگار شود. حتی کودکان خردسال می توانند کهنه نوزاد را بیاورند؛ شیشه نوزاد را بگیرند، او را واری کنند و خلاصه از این گونه کارها انجام بدهند. پدر و مادر نیز می توانند تعامل فرزند بزرگتر با نوزاد را طوری تنظیم کنند که «فردیت» نوزاد مورد تأکید قرار بگیرد و نوزاد به فرزند بزرگتر پاسخ بدهد. در عین حال، پدر و مادر می توانند رفتارهای مناسب فرزند بزرگتر را تقویت کنند - برای مثال می توانند بگویند «ببین داره نگاهت می کنه، مثل این که خوشش می آید این قدر نرم بغلش می کنی» یا «ببین به تو می خنده. از این که بطری را این طوری گرفتی خوشش می آید.»

پدر و مادر باید طوری برنامه ریزی کنند که گاهی اوقات فقط به فرزند



یکی دیگر از نگرانی‌های والدین، پرخاشگری فرزندان بزرگتر در بازی‌های تخیلی آنها است. به ویژه وقتی پرخاشگری فرزندان بزرگتر معطوف به نوزاد است. آنها از این می‌ترسند که مبادا فرزند بزرگتر به تخیلاتش عمل کند و واقعا به نوزاد صدمه بزند. اما معمولاً این گونه نمی‌شود و بازی‌های تخیلی مجازی می‌شود برای آن فرزند بزرگتر، احساسات واقعی خود را بروز بدهد. وانگهی خردسالان از بازی برای تفوق بر وقایع اطراف خود که بر آنها کنترل ندارند استفاده می‌کنند و به این تعبیر، بازی‌ها نوعی مکانیسم کنار آمدن هستند. پس پدر و مادر باید به فرزند بزرگتر اجازه بدهند پرخاشگری خود را در بازی‌های خیالی بروز بدهد. همچنین باید مقرهای دیگری برای ابراز عصبانیت در اختیارش بگذارند (برای مثال، به او اجازه بدهند تصویر نوزاد را بکشند، آن را تکه تکه کند و داخل سطل آشغال بیندازد) در عین حال، پدر و مادر باید بزرگتر گوشزد کنند که نوزاد تازه وارد همین جامی ماند و آنها بالاخره با هم کنار خواهند آمد.

بزرگتر خود توجه کنند و بس. حتی اگر این توجه محض به فرزند بزرگتر ۱۰ تا ۱۵ دقیقه در روز باشد هم می‌تواند راه را برای سازگار شدن کودک هموار کند.

پدر و مادر با تأکید بر ظرفیت‌ها و توانایی‌های فرزند بزرگتر خود (در مقایسه با نوزاد) می‌توانند جلوی رفتارهای حاکی از «واپس روی» تقلید او را بگیرند. برای مثال اگر پدر و مادر گاهی اوقات نوزاد را به پرستار بچه بسپارند و شام را با فرزند بزرگتر خود در رستوران بخورند، زمینه را برای رفتارهای پخته فرزند بزرگتر مهیا کرده و این نوع رفتارهای او را تقویت می‌کنند.

♥ مدیریت رفتار

پدر و مادر باید پیامدهای رفتار پرخاشگرانه را مشخص کنند؛ اعم از این که فرزند بزرگتر نسبت به پدر و مادرش پرخاشگری کند، یا نسبت به نوزاد تازه وارد یا نسبت به هر دو. اگر والدین، کودک را بابت رفتارهای پرخاشگرانه محروم نکرده‌اند، این مقطع وقت مناسبی برای چنین برخوردی است. نحوه محروم کردن به میزان رشد کودک (عمدتاً به میزان رشد زبانی و شناختی او) بستگی دارد. به هر حال پدر و مادر باید بدون هر گونه بحثی، فرزند بزرگتر را سریعاً و برای مدت کوتاهی از موقعیت مورد نظر محروم کنند تا بفهمد پرخاشگری فیزیکی، عمل نامناسبی است و قابل تحمل نیست.



مهارت های زندگی:

نگاهی به پر خاشگری کودکان و عوامل آن - قسمت اول

♥ صفامهدوی، کارشناس ارشد روانشناسی تربیتی مؤسسه

روانی است که در آن، فرد به طور ناخود آگاه فشارهای ناشی از محرومیت ها و ناکامی خود را به صورت واکنش هایی چون حمله، تجاوز، رفتار کینه توزانه و پر خاشگرانه نشان می دهد و تنها در صورتی که این رفتارها تحت کنترل قرار گیرند، حرکت رشد، طبیعی و مطلوب خواهد شد. (اکبری، ۱۳۸۵)

♥ سبب شناسی رفتارهای پر خاشگرانه

۱- عوامل روانشناختی:

گروهی از صاحب نظران علوم رفتاری نظیر فروید و لورنز معتقدند که پر خاشگری رفتاری است که ریشه در ذات و فطرت انسان دارد. این دو معتقدند که پر خاشگری به عنوان یک نیروی نهفته در انسان دارای حالت هیدرولیکی است که به تدریج در شخص متراکم و فشرده می شود و سرانجام نیاز به تخلیه پیدا می کند. به نظر لورنز اگر این انرژی به شکلی مطلوب و صحیح مثلاً در طرق ورزش ها و بازی ها تخلیه شود جنبه ای سازنده خواهد داشت. در غیر این صورت به گونه ای تخلیه می شود که مخرب خواهد بود و ممکن است اعمالی از قبیل قتل، ضرب و شتم، تخریب و نظایر آن را در برداشته باشد.

از نظر فروید پر خاشگری در انسان نماینده ای غریزه ای مرگ است، یعنی همچنان که غریزه ای زندگی ما را در جهت ارضای نیازها و حفظ هدایت

خشم و پر خاشگری از شایع ترین مشکلات کودکان و نوجوانان و از دلایل مهم ارجاع آن ها به مراکز مشاوره و روان درمانی است. (برنمن و همکاران، ۲۰۰۷). پر خاشگری را می توان به عنوان رفتاری تعریف کرد که منجر به آسیب و صدمه زدن به دیگران می شود (آندرسون و همکاران، ۲۰۰۲).

رفتار پر خاشگری در کودکان، مشکل متداولی است که در همه جای دنیا نیاز به توجه فزاینده ای دارد و تحقیق درباره راه حل های موثر، چالش بزرگی برای متخصصان و نظریه پردازان ایجاد کرده است. (نیسمو - ناهوم، ۲۰۰۹). پر خاشگری ممکن است تأثیرات مخربی از جمله صدمه، آسیب زدن، حملات آسیب به خود و دیگران، مرگ غیر منتظره و رفتارهای پر خطر را به دنبال داشته باشد (جنتری، ۲۰۰۷).

پر خاشگری در سال های اولیه زندگی باعث به وجود آمدن مشکلات بسیاری در قلمرو فردی و بین فردی زندگی کودک پر خاشگر از جمله خود پنداره ضعیف، طرد از سوی همسالان و عملکرد تحصیلی ضعیف می شود. همچنین می توان گفت پر خاشگری یک نوع مکانیسم

(فیلیپ رایس، ۲۰۰۱)

ب) عوامل محیطی: آلودگی صدا، سروصدا و ازدحام ممکن است احتمال فوران پرخاشگری را افزایش دهد.
ج) عوامل موقعیتی: فعالیت‌هایی نظیر شرکت در فعالیت‌های رقابتی، ورزش شدید و... پرخاشگری را افزایش می‌دهد. همچنین دردهای جسمی ممکن است باعث بروز پرخاشگری شود.

۵- عوامل زیستی و وراثتی:

سطح پرخاشگری با برخی دارو، سطح آندروژن، تستوسترون، پروژسترون، پرولاکتین، دوپامین، استیل کلونین، سروتونین، صدمه به مناطق عصبی مرتبط است. همچنین طبق پژوهش‌های انجام شده دوقلوهای تک تخمکی نسبت به دو قلوهای دو تخمکی و افرادی که دارای سابقه خانوادگی اختلال روانی بوده مستعد رفتار پرخاشگرانه هستند. (کاپلان و سادوک، ۲۰۰۷)

منابع:

- ۱) اکبری، ابوالقاسم (۱۳۸۱)، مشکلات نوجوانان و جوانان. تهران: نشر ساوالان، ص ۲۰۰-۱۹۱
- ۲) رایس، فیلیپ (۲۰۰۱)، رشد انسان، روان‌شناسی رشد از تولد تا مرگ. ترجمه: مهشید فروغان (۱۳۹۱). تهران: انتشارات ارجمند، چاپ ششم
- ۳) زرگری مرندي (۱۳۸۵)، شیوه‌های کنترل خشم، دو ماهنامه نگهبان.
- ۴) سادوک، بنجامین جیمز و سادوک، ویرجینیا آکلوت (۲۰۰۷). خلاصه روانپزشکی: علوم رفتاری - روانپزشکی بالینی. ترجمه: فرزین رضاعی (۱۳۹۲). تهران: انتشارات ارجمند، چاپ ششم
- ۱) Anderson, CA, Bushman, BI (۲۰۰۲) Human aggression. Annual Rev psycho, ۵۳, ۲۷-۵۱
- ۲) Bornmann, BA, mitelman, SA, Beer, DA (۲۰۰۷) Psycho therapeutic relaxation: How it relates to levels of aggression in a school within inpatient child psychiatry: A pilot study. The Arts in psychotherapy, ۳۴, ۲۱۴-۲۲۲
- ۳) Jentery, D (۲۰۰۷). Anger managment and may not help at all. Journal of consulting and clinical psychology, ۳, ۴۲۲-۴۴۱
- ۴) Nissimov - Nahum, E (۲۰۰۹). Use of drawing task to study art therapists personal experiences in treating aggressive children. The Arts in psychotherapy, ۳۶, ۱۴۰-۱۴۷

می‌کند غریزه مرگ به صورت پرخاشگری می‌کوشد به نابودی و تخریب بپردازد. این غریزه چنانچه بتواند دیگران را نابود می‌کند و از بین می‌برد و اگر نتواند دیگران را هدف پرخاشگری و تخریب خود قرار دهد یا به جانب خود متوجه شده و به صورت خودآزاری و خودکشی جلوه گر می‌شود. بنابراین از نظر وی پرخاشگری حالتی مخرب و منفی دارد. (اکبری، ۱۳۸۱)
همچنین طبق نظر آلبرت بندورا افراد پرخاشگری را از طریق تجربیات گذشته خود یا مشاهده دیگران فرا می‌گیرند. این رفتارهای آموخته شده بسته به تجربیات موجود در فرهنگ‌های مختلف متفاوت اند. (کاپلان و سادوک، ۲۰۰۷)

۲- عوامل اجتماعی:

الف) عوامل خانوادگی:

خانواده به عنوان اولین محیط زندگی افراد بسیار حائز اهمیت می‌باشد. خانواده می‌تواند از جهات مختلف موجب بروز یا تشدید پرخاشگری شود که مهم‌ترین این عوامل عبارتند از:
۱- نحوه برخورد والدین با نیازهای کودک: معمولاً کودکی که وسایل مورد علاقه‌ی خود را در دست دیگری می‌بیند برانگیخته می‌شود و درصدد گرفتن آن حتی با اعمال خشونت می‌شود.
۲- وجود الگوهای نامناسب: داشتن الگوی مناسب در زندگی یکی از نیازهای انسان است. زیرا انسان‌ها علاقه‌مند هستند که رفتار و کردار خود را مطابق با کسی که مورد علاقه خودشان است انجام دهند و چنین کسانی را الگوی زندگی خود قرار دهند.
۳- تاثیر رفتار پرخاشگرانه: عده‌ای از افراد پرخاشگری را تقبیح نمی‌کنند بلکه آن را نشانه‌ی قدرت می‌دانند. این افراد اعمال پرخاشگرانه خود و دیگران را مثبت می‌دانند.
۴- تشویق رفتار پرخاشگرانه: در مواقعی که رفتار پرخاشگرانه توسط والدین و دیگر افراد تشویق شود سبب تقویت و تثبیت این رفتار می‌شود.
۵- تنبیه والدین و مربیان: والدین و مربیان که در برابر پرخاشگری کودک عصبانی می‌شوند و به صورت پرخاشگرانه او را تنبیه می‌کنند، در تشدید این رفتار در او موثرند. در چنین مواقعی، تنبیه عامل فزاینده و تقویت‌کننده‌ی پرخاشگری است. (اکبری، ۱۳۸۱).
۲- ناکامی: مهمترین عامل در ایجاد پرخاشگری، ناکامی است. اگر فردی در رسیدن به اهداف خود با شکست مواجه شود، ناکامی حاصل شده احتمال پاسخ پرخاشگرانه را در او افزایش می‌دهد. (زرگری مرندي، ۱۳۸۵)
۳- رنجاندن مستقیم: اگر فرد مورد بدرفتاری جسمی و تمسخر کلامی دیگران قرار گیرد، اغلب اعمال پرخاشگرانه در وی برانگیخته شود. (کاپلان و سادوک، ۲۰۰۷)
۴- خشونت در رسانه‌ها: یکی از نگرانی‌های عمده، تاثیر تلویزیون به مثابه محرکی برای رفتار پرخاشگرانه در کودکان است. اعمال خشونت آمیزی که کودکان در تلویزیون شاهد آن هستند عبارتند از: جنگ، ترور، جنایت، تیراندازی، چاقو کشی، ضرب و جرح، مشت زنی، شکنجه، لگد زدن، خفه کردن، سوزاندن، تجاوز، بیرحمی نسبت به حیوانات، دزدی و تخریب اموال



مه‌آر ۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

۹۶

چگونگی آموزش و هدایت تحصیلی کودکان کم توان ذهنی

گردآورنده: محبوبه محمدنیا، کارشناس ارشد مشاوره تحصیلی - مسئول مدرسه

ای است تا دانش آموزان بتوانند به راه حل منطقی و مناسب دست یابند. (دوسته، ۲۰۰۱)

هر اندازه سطح تفکر عمیق تر و تکلیف حافظه پیچیده تر باشد مشکلات مربوط به حافظه‌ی دانش آموزان در مقایسه با کودکان عادی بیشتر خواهد بود. با توجه به احتمال انتظار شکست در دانش آموزان، معلم باید تلاش کند تا در دانش آموزان احساس ارزشمندی و شایستگی ایجاد نمایند. (رابینسون ۱۳۷۷)

لازم است که معلمان نسبت به مسائل شخصیتی و انگیزشی دانش آموزان کم توان ذهنی، حساس باشند و به این نکته توجه کنند که توانایی محدود ذهنی اثر مستقیم و غیرمستقیم نیرومندی بر یادگیری دارد. (گرین، ۱۹۸۸) کلاس ویژه‌ی دانش آموزان کم توان باید طوری سازمان داده شود که موفقیت و شایستگی دانش آموزان را فراهم کند و بتواند نیازهای دیگر وی را ارضا نماید. (تورنبل، اندرسون، بورک و المین ۱۹۹۹)

امروزه هدف از آموزش دانش آموزان کمک به یادگیری مهارت های مورد نظر نیاز برای زندگی عادی است و به خصوص یادگیری درس ریاضی در بالابردن انگیزه در دانش آموزان اهمیت به سزایی دارد. افزون بر این مشکلات یادگیری دانش آموزان موجب تجربه شکست های مکرر در زمینه تحصیلی دانش آموزان می شود. شکست های آموزشی دانش آموزان اغلب با نارضایتی و سرزنش معلمان و والدین همراه است. (بندورا ۲۰۰۱) و حتی افسردگی این دانش آموزان را به همراه دارد و ممکن است به غیبت و فرار از مدرسه منجر شود، روش های مناسب آموزشی و کلاس های جبرانی جهت بهبود مهارت های تحصیلی دانش آموزان ناتوان هوشی طراحی شده است. عامل اصلی ناتوانی این گروه از دانش آموزان در حل مسأله، استفاده نادرست از راهبردهای یادگیری و انگیزشی است. یکی از روش های مهم در یادگیری کودکان کم توان ذهنی راهبردهای شناختی است. راهبردهای شناختی به اقداماتی اطلاق می شود که به کمک آنها اطلاعات تازه ای پیوند و ترکیب با اطلاعات قبلاً آموخته شده و ذخیره سازی در حافظه دراز مدت آماده می شوند. منظور از راهبرد، یک برنامه و نقشه‌ی کلی است که از مجموعه‌ای عملیات تشکیل شده است و برای رسیدن به یک هدف معین طراحی و اجرا می شود. راهبردهای یادگیری و مطالعه مهارت‌هایی هستند که می توان آن‌ها را یاد گرفت برخی از دانش آموزان به تدریج این مهارت ها را می آموزند اما برخی به تنهایی از عهده بر نمی آیند و لازم است آموزش ببینند. (فرال، والک و شاتین ۲۰۰۹)

راهبردهای یادگیری را به شناختی و فراشناختی تقسیم کرده‌اند. شناخت فراشناخت شامل یادگیری، یادآوری و تفکر است.

شکوفایی استعدادهای فردی و تحکیم پایه‌های زندگی جمعی و ایجاد تفاهم میان افراد انسانی در سایه‌ی آموزش و پرورش صورت می گیرد. (وال، پرز، گنزالز، گارسیا و همکاران ۲۰۰۹)

در قرن اخیر، در زمینه‌ی آموزش افراد استثنائی به ویژه افراد با ناتوانی هوشی تحولی پژوهش های بسیاری صورت گرفته است. (هاردمن، درو، ایگن ۱۳۸۷)

یکی از ویژگی های عمده دانش آموزان در مقایسه با همسالان عادی کند بودن آنها در فراگیری مطالب و ناتوانی در درک مطالب و افکار انتزاعی است که سبب ناتوانی در یادگیری امور می شود. آنها در مقایسه با همسالان عادی خود فاقد سطح بالایی از قدرت تعمیم هستند لذا در جریان یادگیری مطالب باید در گام های پیاپی برنامه ریزی و به طریقی ارائه شود که دانش آموزان در جنبه های مختلف تحصیلی دارای عملکرد پایین هستند؛ آنها اختلالاتی در توجه حافظه، زبان، پردازش اطلاعات دارند. (الگوزین و یسلدایک ۱۳۸۷)

به این دلیل که نمی توانند به طور خود به خودی از راهبردهای نگهداری و حفظ اطلاعات در حافظه استفاده کنند. در تشخیص موقعیت ها یا فعالیت هایی که به امر یادگیری و حافظه کمک می کنند دچار مشکل می شوند. بنابراین در به کارگیری مجدد الگوها یا تکرار آنها و همچنین در انتقال اطلاعات به حافظه کوتاه مدت و از آنجا به حافظه دراز مدت ناتوان هستند. (وال و همکاران ۲۰۰۹)

یکی از مهارت هایی که ارتباط نزدیک با حافظه و تفکر دارد یادگیری ریاضی است. چون با مشاهده، سنجش، تحلیل، استنباط، قیاس، اثبات و پیش بینی یک نظام ارتباطی به دانش آموز کمک کند تا به فهم دقیق و درست از اطلاعات الگوها و استدلال نائل گردد. حل مسأله نیازمند تحلیل مشکل، ارزیابی اطلاعات ویژه، سازماندهی دانش و ارزیابی برنامه‌ی عملی مورد نظر قبل از اجرا و ارزیابی برون دادهای آن می باشد. این رفتارها به تفکر و سازماندهی دانش محدود نمی شود بلکه به تنظیم و بازبینی برنامه و ارزیابی نتایج ارتباط پیدا می کند. (مورنو و سالدانا ۲۰۰۴)

یادگیری حل مسأله، مستلزم فعالیت های پیچیده





آنها است دست از کار می کشند و ترجیح می دهند خود را در گیر مشکل نکنند و علل موفقیت و شکست خود را به عنوان بیرونی نسبت می دهند.

یکی از دلایلی که پژوهشگران به مطالعه راهبردهای یادگیری پرداخته‌اند کارآیی تکنیک‌های شناختی و فراشناختی در مسائل آموزشی و پیشرفت تحصیلی کودکان کم توان ذهنی است که در مقایسه با همسالان خود ۳ تا ۴ سال دیرتر به سطح تفکر انتزاعی می رسند، همچنین مشکلات انگیزشی آنها در رابطه با عوامل موفقیت و شکست که نتایج نامطلوبی بر عملکرد تحصیلی آنها می گذارند. بنابراین متخصصان بر این تصمیم مصمم هستند که آموزش متناسب با سطح توانایی دانش آموزان تدارک دیده شود و تعداد دانش آموزان در کلاس های کم توان ذهنی اندک است تا یادگیرنده فرصت پیدا کند مهارت های یادگیری را در خود پرورش دهد.

منابع

- ۱- سیف، ع، ۱۳۸۷. روان شناسی پرورشی (روانشناسی یادگیری و آموزش، تهران: انتشارات آگاه، چاپ شانزدهم.
- ۲- دهقانی، م، (۱۳۸۶). مقایسه اثر بخشی آموزش اسنادی و آموزش راهبردهای فراشناخت- اسنادی بر درک مطلب دانش آموزان دختر
- ۳- هرگنهان، (۲۰۰۵). روان شناسی و آموزش دانش آموزان استثنایی. مترجمان: حمید علیزاده، کامران گنجی. مجید یوسفی لویه، فریبا یادگار (مترجمان ۱۳۸۷). تهران: انتشارات دانش
- ۴- Bandura, A. (2001). social cognitive theory. An agentive perspective, Annual Review of psychology, 52, 1-26.
- ۵- Turnbull, A, Anderson, L, W, Bourke, s, f, Ames, Exceptional lives; educational in today's school. educational in today's schools (1999) B, R

در واقع یادگیری و تفکر بسیار مهم هستند. راهبردهای شناختی از ابزارهای یادگیری هستند که به سه دسته تقسیم می شوند:

تکرار یا مرور
بسط یا گسترش معنایی
سازمان دهی

تکرار یا مرور: گفتن یک مطلب برای خود با صدای بلند یا آهسته (وانیستان وهیوم ۱۹۹۸) است. راهبرد تکرار را به عنوان تکرار معنای یک موضوع برای به خاطر سپردن آن تعریف کرده اند. این راهبرد به انتقال اطلاعات به حافظه دراز مدت کمک می کند. (هرگنهان ۱۳۸۵)

بسط یا گسترش معنایی: روان شناسان شناختی، بسط یا گسترش معنایی را به عنوان افزودن معنی به اطلاعات تازه برای ربط دادن آن ها به اطلاعات قبلاً آموخته شده تعریف کردند. یادگیرنده به کمک راهبرد گسترش، بین آنچه از قبل می دانسته و آنچه قصد یادگیری آن را دارد پل ارتباطی بر قرار می کند. (براون ۲۰۰۰)

سازمان دهی بهترین و کامل ترین یادگیری سازمان دهی است. یادگیرنده در استفاده از راهبرد سازمان دهی برای معنی دار ساختن یادگیری به مطالبی که قصد یادگیری آن ها را دارد نوعی چهارچوب یا ساختار سازمانی تحمیل می کند. در بررسی مشکلات دانش آموزان کم توان ذهنی افزون بر توجه به آموزش مهارت های یادگیری مشکلات انگیزشی و اعتماد به نفس پایین این گروه از دانش آموزان باید مورد توجه قرار گیرد. به گونه ای که ممکن است آنها در مواجهه با موفقیت های یادگیری با اضطراب زیاد روبه رو شوند و تجارب مبتنی بر شکست و اضطراب در موقعیت های گوناگون موجب کاهش انگیزه در آنها می شود. چنانچه این تجارب برای مدت طولانی ادامه یابد منجر به در ماندگی آموخته شده در دانش آموزان می شود و آنها را به منابع و تقویت کننده های بیرونی وابسته می کند. (لثو، هوگان، پاریس ۲۰۱۱)

بنابراین تقویت انگیزش باید به عنوان یک مؤلفه مهم در آموزش آنها مد نظر قرار گیرد (اسمیت ۲۰۰۱)

ضعف انگیزشی در دانش آموزان با کم توانی ذهنی بر پیشرفت تحصیلی آنها تأثیر منفی می گذارد و اغلب به هنگام مواجه شدن با تکلیفی که فراتر از توان



معلولان، از امتیازات قانونی برخوردارند

نگاهی به امتیازات ناشی از حمایت قانونگذار در ارتباط با معلولان



محبوبه همایونی، کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

چکیده:

هدف از قانونگذاری تنها رسیدن به حقوقی برابر نیست. قانونگذار، در ایران، برای افراد دارای معلولیت، حقوقی در نظر گرفته است که نسبت به سایر اتباع امتیاز محسوب میشود؛ نظیر استفاده‌ی رایگان از خدمات آموزشی و خدمات درمانی و معافیت از خدمت نظام وظیفه و... که هر چند نسبت برخی از این حقوق نسبت به عموم مردم نیز قابل تصور است اما در مورد افراد دارای معلولیت قانون به گونه‌ای است که امتیازی فراتر محسوب می‌شود.

مقدمه

در شماره‌ی پیشین، معرفی‌ی مهم قوانینی که در عرصه‌ی حقوق داخلی و کنوانسیون‌های بین‌المللی در ارتباط با افراد دارای معلولیت وجود داشت اشاره شد. در این شماره امتیازاتی که قانونگذار ایران جهت حمایت از حقوق معلولان وضع کرده است، بررسی خواهد شد. هدف از وضع قوانین حفظ نظم اجتماعی، بهبود بخشیدن به وضعیت جامعه و اجرای عدالت است (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ص ۳۵) نمی‌توان قوانین ایران را به گونه‌ای تفسیر کرد که رسیدن به حقوقی برابر آرمان نهایی و مراد قانونگذار است، چرا که عدالت در سیمای حقوقی ایران با ندای برابری نیست بلکه با تکیه بر امتیازات برگرفته شده از فقه و عرف، برقراری عدالت مبتنی بر قواعد فقهی و عرفی است. همچنانکه این برقراری عدالت در تفاوت بین حقوق زن و مرد و در جرم‌انگاری بین مردمان عادی از یک سو و شدت آن بین کارکنان دولت از سویی دیگر قابل مشاهده است.

معلولیت نیز در سیستم عدالت حقوقی ایران نوعی امتیاز محسوب میشود امتیازاتی که قانونگذار بنا بر مصالح اجتماعی به گروهی از افراد جامعه اختصاص می‌دهد و به سایر افراد جامعه با نگرش یکسان می‌نگرد. امتیازاتی که

فرزندان شهدا و جانبازان و فرزندانشان از آن برخوردارند، نمونه‌ی بارز این امتیازات در عدالت اجتماعی ایران است.

گروهی دیگر از کسانی که از امتیازات اجتماعی برخوردارند جامعه معلولین اند؛ امتیازاتی که در قانون جامع حمایت از حقوق معلولان مصول ۱۳۸۳ (از این بعد به اختصار قانون جامع) پیش بینی شده است و به توضیح آن می‌پردازیم:

معلول کیست؟

در تبصره‌ی ماده یک، قانون فوق‌الذکر معلول را تعریف کرده است: معلول به کسی اطلاق میگردد که به تشخیص کمیسیون پزشکی سازمان بهزیستی بر اثر ضایعه جسمی، ذهنی یا روانی یا توأم با اختلال مستمر و قابل توجهی در سلامت و کارایی عمومی وی ایجاد گردد، بطوری که موجب کاهش استقلال فرد در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی شود.

طبق ماده‌ی یک دولت موظف است به حمایت و تامین حقوق افرادی که چنین توصیفاتی را دارند و حمایت‌های قانونگذار در مواد بعدی احصاء گردیده است. واضح است تازمانی که معلولیت موثر در زندگی فردی توسط کمیسیون پزشکی بهزیستی مورد تایید نباشد اطلاق معلول به وی و استفاده از امتیازات قانونی امکان پذیر نیست، هر چند از نظر اجتماعی به عنوان معلول مورد پذیرش باشد.

امتیازاتی که بصورت قانونی در خصوص حقوق افراد دارای معلولیت وجود دارد، به شرح زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد:



۱- امتیازات آموزشی:

آموزش و پرورش برای افراد دارای معلولیت از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. آموزش نقش اساسی در حیات فرهنگی، توانمند شدن و اشتغال و بروز استعداد های تمامی انسانها بویژه افراد دارای معلولیت دارد. می توان گفت هدف مهم آموزش و پرورش مسط کردن فرد بر محیط پیرامونش است (طباطبایی و نشاط، ۱۳۸۷: ص ۱۰۷).

در ماده ی ۳ قانون جامع دولت سازمان بهزیستی را موظف کرده که در چهار چوب بودجه تخصیصی سالانه اقدامات آموزشی خاصی را به عمل آورد. از جمله این اقدامات:

الف) تامین خدمات توانبخشی، آموزشی، حرفه آموزی.

ب) گسترش کارگاه های آموزشی و ارائه خدمات توانبخشی حرفه.

ج) معرفی جهت آموزش رایگان در دانشگاه ها اعم از دولتی یا دانشگاه آزاد اسلامی.

۲- امتیازات استفاده از امکانات دولتی:

افراد دارای معلولیت با مراجعه به هر یک از ادارات مربوطه به تسهیلات از امکانات ورزشی، تفریحی، فرهنگی، وسایل حمل و نقل به صورت نیم بها استفاده نمایند مشروط بر اینکه خدمات تسهیلات منشا دولتی داشته باشد و فرد دارای کارت معلولیت یا گواهی صادره از سازمان بهزیستی داشته باشد (ماده ۴ قانون جامع).

۳- امتیاز خدمات درمانی:

بر اساس ماده ۵ قانون جامع افراد دارای معلولیت میتوانند در صورت تمایل تحت پوشش بیمه درمانی همچنین بیمه مکمل درمانی قرار گیرند. این امتیاز را قانونگذار به افراد تحت سرپرستی آنها نیز اختصاص داده است اما استفاده از بیمه مکمل درمانی صرفا اختصاص به افراد دارای معلولیت دارد.

۴- معافیت از خدمت نظام وظیفه:

اگر پدر مادر یا یکی از آنها معلول باشد و یا پدری دارای دو یا چند فرزند معلول باشد از انجام خدمت نظام وظیفه عمومی معاف خواهد شد و یا همسرانی که سرپرستی خانم ناتوان و معلول خود را بر عهده داشته باشند از انجام خدمت نظام وظیفه عمومی معاف هستند. البته مشروط به زمانی که فرد دارای معلولیت تحت سرپرستی وی قرار داشته باشد. (ماده ۶ قانون جامع)

۵- امتیاز فرصت های شغلی:

افراد دارای معلولیت اگر واجد شرایط مندرج در فرم استخدامی باشند سهمیه پذیرش آنها ۳٪ از کل مجوز های استخدامی کشوری است اعم از رسمی، پیمانی و کارگری.

همچنین برای تشویق کار فرمایان به استخدام کارگران دارای معلولیت حتی حق بیمه سهم کارفرما و مالیات آنها را سازمان بهزیستی تقبل خواهد کرد. اختصاص ۶۰٪ از پست‌های سازمانی نظیر اپراتور تلفن، متصدی دفتری و ماشین نویسی به افراد دارای معلولیت به ویژه تصریح قانون گذار از افراد نابینا و کم بینا و معلولان جسمی و حرکتی از دیگر امتیازات شغلی برای این افراد است.

۶- امتیازات خرید، اختصاص یا ساخت مسکن:

افراد دارای معلولیت فاقد مسکن میتوانند با مراجعه به سازمان بهزیستی از واحد‌های مسکونی احداثی و ارزان قیمت وزارت مسکن و شهرسازی، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی و بانک مسکن بهره مند شوند. همچنین سازمان ملی زمین و مسکن موظف است زمین مورد نیاز احداث واحدهای مسکونی افراد معلول فاقد مسکن را به نرخ کارشناسی تهیه و در اختیار افراد دارای معلولیت یا خیرین قرار دهد.

از دیگر امتیازات در زمینه مسکن این است که افراد دارای معلولیت از پرداخت هزینه‌های صدور پروانه ساختمانی، آماده سازی زمین و عوارض نوسازی معاف هستند.

۷- یارانه‌ی مازاد:

یارانه به صورت غیر نقدی همان کمک‌های اختصاص یافته در آموزش و اختصاص مسکن است، اما بصورت نقدی نیز قبل از خرداد هر سال مبلغ یارانه نقدی هر نفر توسط سازمان بهزیستی و سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور و وزارت بازرگانی تهیه و به تصویب هیات وزیران خواهد رسید.

۸- امتیازات حقوقی:

در ماده‌ی ۱۳ قانون جامع حمایت از معلولان تاکید شده است: «سازمان بهزیستی کشور موظف است با ایجاد ساز و کار مناسب، نسبت به قیمومت افراد معلول اقدام نماید، دادگاه‌ها موظفند در نصب یا عزل قیم افراد معلول صرفاً از طریق سازمان مذکور عمل و مبادرت به صدور حکم نمایند.» قیم به کسی می‌گویند که از طرف دادگاه برای سرپرست محجور و نگهداری اموال او در مواردی که ولی خاص (پدر، جد پدری و وصی) وجود نداشته باشد، منصوب

می‌شود و اختیارات کمتری از اختیارات وصی دارد. علاوه بر این «سازمان بهزیستی کشور موظف است جهت دفاع از حقوق افراد معلول، در محاکم قضایی و کیل تعیین کند و به دادگاه مربوطه معرفی کند.» بنابراین علاوه بر مقرراتی که برای وکیل تسخیری و معاضدتی وجود دارد معلولان نیز از امتیازات خاصی برای تعیین وکیل از طریق سازمان بهزیستی برخوردارند. علاوه بر این سازمان بهزیستی «مجاز است در موارد ضروری جهت جلوگیری از تضییع حقوق معلولان بی سرپرست به نمایندگی از آنها در دادگاه‌ها طرح دعوا و دادخواهی نماید.» بنابراین محجورانی که در دایره تعریف معلولان قرار می‌گیرند از امتیازات خاصی که در قانون جامع حمایت از معلولان پیش بینی شده است برخوردارند.

بد نیست به محتوای آیین نامه اجرایی ماده ۱۳ قانون جامع حمایت از معلولان هم نگاهی بیندازیم که بیشتر با موضوع آشنا شویم. در این آیین نامه تاکید شده است که همه دادگاه‌ها وظیفه دارند تنها با معرفی و اعلام سازمان بهزیستی کشور جهت نصب و عزل قیم برای افراد معلول اقدام کنند. قیم یا معلول که متقاضی حمایت قضایی هستند باید درخواست کتبی خود را با ذکر دلایل به سازمان بهزیستی کشور تسلیم کنند. مراقبت، نگهداری و توانمندسازی معلولان و همچنین نمایندگی قانونی آنها در همه امور مربوط به اموال و حقوق مالی تا زمان نصب قیم توسط دادگاه، با سازمان بهزیستی کشور است. در مواردی که موضوع جنبه فوری و اضطراری دارد مانند فوریت‌های پزشکی که دسترسی به قیم مقدور نیست و نیز در مواردی که اساساً قیم نصب نشده است، مسئولان بهزیستی در سراسر کشور و همچنین کارکنان بهزیستی به تشخیص رئیس سازمان یا رئیس اداره، با اختیارات و مسئولیت‌های قانونی قیم عمل خواهند کرد.

امتیازات فوق حکایت از حقوق و حمایت‌هایی دارد که دولت برای افراد دارای معلولیت در نظر گرفته است، هر چند ایرادی که همواره به قانون وارد است زیبا بودن آن در نوشتار و اجرای ناصحیح یا دشوار آن در عالم واقعیت است اگر از لحاظ دغدغه فکری و حسن نیت دولت بنگریم، تصویب قانون جامع حمایت از حقوق معلولان بسیار بجای و پسندیده است اما با مصاحبه و مشاهده افراد دارای معلولیت و مراجعین سازمان بهزیستی، فاصله و شکاف بین ترازوی فرشته عدالت بر نص قانون و رویه عملی حاکم بر کشور اوج میگیرد.

منابع:

- کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق، انتشارات شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۷۶.
- طباطبایی، سید مهدی، توری نشاط، سعید، (۱۳۸۸)
- تعهدات جمهوری اسلامی ایران در زمینه حقوق فرهنگی افراد معلول، مجله حقوق خصوصی، سال ششم شماره پانزدهم.
- قانون حمایت از حقوق معلولین.

به پنج دلیل!

به کسی گفتند امامزاده یعقوب را در کوه، پلنگ خورد!
آنکه می دانست تصحیح کرد که:
«اولاً؛ امامزاده نبود و پیغمبر بود.
ثانیاً؛ یعقوب نبود و یونس بود.
ثالثاً؛ کوه نبود و دریا بود.
رابعاً؛ پلنگ نبود و نهنگ بود و خامساً؛ او را نخورد و در شکمش نگه داشته و به ساحل رساند.»



روی ماه خدا را ببوس!

مزگان همایونی



بهار در راه است. بهار می آید و این سرآغاز تحول است. باید بهاری شد تا زندگی و احیاء شدن را بیاموزیم. بهار را باید درون افکار و اندیشه‌ی خود با باورهای درست جستجو کرد و این وقتی به بار می‌نشیند که به تمام هستی با اندیشه‌ای درست بنگریم.

در شماره‌های پیشین فصلنامه‌ی همدم کتابهایی در حوزه‌ی توانبخشی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و ادبیات کلاسیک معرفی گردید. اکنون با شروع فصلی نو و آغازی بهاری برای رشد و تحول افکار اجتماعی و معنویت و عرفان کتاب «روی ماه خدا را ببوس» یکی از موفق‌ترین آثار مصطفی مستور نویسنده به نام ایرانی در حوزه‌ی ادبیات داستانی را معرفی خواهیم کرد.

با خواندن کتاب «روی ماه خدا را ببوس»، قطعا خواننده با یکی از شخصیت‌های کتاب هم‌ذات‌پنداری خواهد کرد و در جایی از کتاب با شخصیت‌ها همراه خواهد شد.

این داستان شخصی را به نام یونس روایت می‌کند که دانشجوی دکترای پژوهشگری اجتماعی و مشغول تحقیق و بررسی برای نوشتن پایان‌نامه‌اش است. در هنگام تدوین این پایان‌نامه، یونس دچار شکی غریب در مورد وجود یا عدم وجود خداوند می‌شوند و به گفته‌ی خودش: «هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای برای اثبات وجود خداوند و نه برای انکارش نمی‌شناسد و شک دائم او را به سوی ایمان و کفر

می‌برد و می‌آورد.»

یونس می‌گوید: «احتمال ریاضی وجود پیدا کردن حیات بر این سیاره چیزی نزدیک به صفره. اما این احتمال در حد صفر به وقوع پیوسته و ما وجود داریم. این وجود داشتن یا به عبارت دیگر تحقق آن احتمال نزدیک

نگاهی به فیلم «تئوری همه چیز»

انقذفیلم

فیلم تئوری همه چیز، فیلمی درام و زندگی‌نامه‌ای است. (the theory of everything)

کارگردان این فیلم جیمز مارش است و در سال ۲۰۱۴ اکران شد. این فیلم بر اساس کتاب «سفر به بی نهایت زندگی من با استیون» نوشته جین وایلد هاوکینگ ساخته شده است. در این کتاب جین وایلد به رابطه‌اش با همسر سابقش استیون هاوکینگ که در دوران جوانی به بیماری

عصبی حرکتی ALS مبتلا و به موفقیتش در علم فیزیک می‌پردازد. فیلم کمتر بر فیزیک نظری تمرکز می‌کند و بیشتر به مشکلات واقعی پیش روی این زوج می‌پردازد.

این فیلم پس از اکران، با نظرات مثبت مخاطبان مواجه شد و در جشنواره‌های متعدد با گرفتن جوایز در بخش‌های مختلف موفقیت‌های زیادی را کسب کرد. در مراسم گلدن گلوب جایزه بهترین بازیگر نقش اول (ادی ردمن) و بهترین موسیقی متن ساخته (یوهان یوهانسون) را از آن خود کرد.

به صفر مفهومش اینه که اراده ای توانا و ذی شعور مایل بوده که ما وجود پیدا کنیم.»

ولی از طرفی وجود ناهنجاری ها، بیماری ها، دردها و رنج ها و ستم ها در جامعه، او را در مورد وجود خداوندی عادل و مهربان به شک می اندازد. در متن داستان شخصیت هایی چون یونس و جولیا گرفتار چنین پرسش های معرفتی هستند و به این باور نرسیده اند که خدایی وجود دارد و دنیا دارای هدفی متعالی است که در نهایت منجر به خودکشی یونس می شود. و در مقابل «علیرضا» دوست یونس و سایه، به چنین معرفت و شناختی دست پیدا کرده و عمیقاً این شناخت را باور دارد. به همین دلیل تقابل و کشمکش ها در این خصوص وجود دارد و سیر رویدادها را این بحث عمیق فلسفی جهت می دهد.

این داستان در حقیقت جزء آن دسته از نوشته هایی است که روح دردمند یک انسان از خود بیگانه را به خویشتن خویش باز می گرداند. به هر حال انسان دارای عقل و تفکر است و همین خصوصیت ممکن است باعث سوالهای پیچیده ای در ذهن و ضمیر انسان گردد. اما جهت دهی افکار و پاسخ برآمده از اصول حقیقی و درست می تواند راه گشا باشد و این داستان تا حد بسیار زیادی توانسته به این پرسشها پاسخ دهد.

کتاب «روی ماه خداوند را ببوس» پیش از سی بار تجدید چاپ شده و جایزه برگزیده جشنواره قلم زرین را با عنوان بهترین رمان سال های ۸۰ و ۱۳۷۹ کسب کرده است.

از نکات مثبت داستان می توان برداشت های بسیاری را به تحریر در آورد. این کتاب فارغ از برخی ایرادات ناچیز اتفاق بسیار زیبایی را در حیطه ی داستان نویسی فارسی رقم زده است. آنچه را که نباید نادیده گرفت، بررسی بافت محتوایی اثر و دغدغه اصلی نویسنده، یعنی خدا محوری و نقش اندیشه و ایمان و تقدس و تلاش انسان برای کشف خود و کشف معنا و خدا در داستان است. محتوای داستان از عشقی عمیق و ژرف می گوید و نویسنده برای اینکه شدت این عشق به خوانندگان اثبات شود، تکنیک بسیار زیبایی

را در داستان اعمال می کند:

«انتقال مفاهیم به واسطه ی گفت و گو» و خواندن گفت و گوهای عاشقانه ی متن کتاب، عشق را در خون خواننده به جریان می اندازد و در نهایت مخاطب به این نتیجه خواهد رسید که بدون تردید عشق واقعی از هر نوعی که باشد دل دریایی و شانه هایی آهنین می خواهد و عشق را هیچ گاه با معیارهای مادی نمی توان اندازه گرفت:

«این سخت ترین کاریه که کسی می تونه در تمام زندگی اش انجام بده. وای یونس کشتن عشقی بخاطر عشق دیگه خیلی سخته. چرا مرا به اینجا کشوندی؟ یونس تو حق نداشتی با من این کار رو بکنی. تو حق نداشتی منو عاشق بکنی و بعد همه چیز رو به هم بریزی. گفتم «دوستت دارم» و تو دیگه نفس نکشیدی و روح من از تپش ایستاد. گفتم نکنه تو رو کشته باشم؟ نکنه من مرده باشم؛ پس روحم را از روی تو برچیدم اما تو نبود. غیب شده بودی. گفتم که سحر نمی دانم.

چه با شتاب آمدی! گفتم برو! اما نرفتی و باز هم کوبه ی در رو کوبیدی. گفتم بس است برو! گفتم اینجا سنگین است و شلوغ. جا برای تو نیست اما نرفتی. نشستی و گریه کردی آن قدر که گونه های من خیس شد. بعد در رو گشودم و گفتم نگاه کن چقدر شلوغ است! و تو خوب دیدی که آنجا چقدر فیزیکی و فلسفه و هنر و منطق و کتاب و مجله و روزنامه و خط کش و کامپیوتر و کاغذ و حرف و حرف و تنهایی و بغض و یاس و زخم و دلتنگی و اشک و آشوب و مه و مه و مه و مه و تاریکی و سکوت و ترس و اندوه و غربت در هم ریخته بود و دل گیج گیج بوده و دل سیاه و شلوغ و سنگین بود.»



و زمان ارائه دهد.

پزشکان در ابتدای بیماری استیون هاو کینگ طول عمر او را ۲ سال دیگر تخمین می زدند. با این وجود به دنبال برقراری رابطه با یکی از دانشجویان جذاب رشته ی هنرهای آزاد به نام جین، این دو، دل به عشق هم می سپارند و از دواج می کنند و طی ده سال آینده صاحب سه فرزند می شوند. هاو کینگ به یک ویلچر محدود می شود و بعد از یک جراحی نای صدایش را نیز از دست می دهد و صدایی که در فیلم از ادی ردمن باز یگر نقش استیون هاو کینگ



در مراسم بفتا جایزه ی بهترین بازیگر نقش اول مرد، بهترین فیلم بریتانیایی و بهترین فیلم نامه و جوایز اسکار بهترین فیلم، بهترین بازیگر نقش اول مرد برای ردمن و بهترین بازیگر نقش اول زن برای جونز را دریافت کرد.

فیلم «تئوری همه چیز» فیلمی درام و خوش ساخت در قالب زندگی نامه ی استیون هاو کینگ، فیزیکدان و کیهان شناس مشهور بریتانیایی است و به نظر می رسد تأثیر دیدن این زندگینامه کمتر از تأثیر نظریات هاو کینگ بر علم و جهان نیست.

استیون هاو کینگ علیرغم از دست دادن کنترل کل بدنش در سن ۲۲ سالگی، توانست نظریات بنیادین و علمی متعددی را درباره کیهان شناسی



می‌شنویم دقیقا همان صدای الکترونیکی است که هاوکینگ در واقعیت استفاده می‌کند.

نگهداری از هاوکینگ و کودکش برای همسرش جین بیش از حد دشوار است و سعی می‌کند از دیگران از جمله پرستار تمام وقتی که در نهایت به همسر دوم هاوکینگ تبدیل می‌شود، کمک بگیرد.

نقطه‌ی قوت فیلم «تئوری همه چیز» بازی درخشان ادی ردمین است که جایزه‌ی اسکار را نیز دریافت کرد.

ردمین نه تنها نقش هاوکینگ را به خوبی بازی می‌کند بلکه باعث می‌شود تا بیننده درک دردناکی از فرو کاستن تدریجی توانایی‌های حرکتی این فیزیکدان داشته باشند. ادی ردمین، پیش از بازی، شش ماه در مورد هاوکینگ تحقیق کرده است. کارگردان فیلم (جیمز مارش) اعلام کرد: کار ردمین اصلا آسان نبود. او باید آماده‌سازی‌های بسیار دشواری را پشت سر می‌گذاشت تا از پس سختی‌های جسمی نقش برآید. فقط در مورد ایفای نقش معلولیت نبود. بلکه حفظ جدول زمانی و زوال تدریجی توان بدن را باید

رعایت می‌کرد.

اغلب سکانس‌های فیلم خیره‌کننده و معنادار و جذاب است. در محتوای فیلم به وضوح نقش امید دیده می‌شود. در واقع زندگی استیون بیش از هر چیز به امید وصل است و این امید سبب تحرک او به لحاظ روحی علی‌رغم سکون جسمی‌اش می‌شود. کارگردان فیلم به خوبی نشان می‌دهد هیچ انسانی تحت هیچ شرایط سخت و عذاب‌آوری نباید امید خود را فراموش و خود را تسلیم شرایط کند. از محتوای ارزشمند این فیلم می‌توان چنین برداشت کرد که خوشبختی می‌تواند در یک لبخند متولد شود و زنده بودن و زندگی کردن یعنی خوشبختی و تحت هر شرایط و با وجود هر مصیبتی می‌توان خوشبخت بود و به موفقیت‌های گوناگون رسید.

آخرین سکانس فیلم بسیار جذاب، پر معنا و دیدنی است. جایی که زمان (همان چیزی که استیون هاوکینگ روی آن تحقیق می‌کند و در پیرامون آن به دنبال نظریه‌ی «همه چیز» است) به عقب برمی‌گردد. شاید به آغاز کیهان و زمان نخست! و آن لحظه، لحظه‌ای است که نگاه استیون و جین به هم برخورد می‌کند و عشق متولد می‌شود. جهان آغاز و فیلم تمام می‌شود. آیا «عشق» آغاز بخش جهان بوده است؟

جایی در آستانه‌ی آسمان...

(نگاهی به تاریخچه‌ی همدم؛ از گذشته تا امروز)



علی اکبر علیزاده، مهندس علی کافی و جعفر شیرازی نیا، دیگر اعضای هیئت مدیره‌ی همدم هستند.

فرزندان تحت حمایت همدم، همگی دختر بی سرپرست یا بد سرپرست‌اند. این موسسه در ابتدای واگذاری ۱۸۶ مددجو و ۹۳ کارمند رسمی مامور به خدمت داشت. این رقم در حال حاضر به ۴۰۰ مددجو و قریب ۱۵۰ نیروی قراردادی، افزایش یافته است.

این روزها؛ فرزندان این خانه، بر اساس نوع معلولیت یا شرایطشان در دو ساختمان مستقل و مجزا زندگی می‌کنند: ساختمان شماره‌ی ۱ (فتح المبین) به مساحت ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ متر مربع و زیر بنای حدود ۶۸۰۰ متر مربع، محل نگهداری و آموزش معلولین ذهنی عمیق و دختران تربیت پذیر است و ساختمان شماره‌ی ۲ (مرکز شهید حمید شاهید)، به مساحت ۲۶۰۰ متر مربع و زیر بنای ۳۵۰۰ متر مربع محل زندگی دختران آموزش پذیر و خانه‌ی کوچک پناهگاهی است. مددجویان ۷ تا ۱۲ ساله‌ای که مرکز با آمدنشان افتتاح شده بود، حالا در سنین ۵ تا ۶۰ سالگی هستند و در پنج زیر مجموعه نگهداری می‌شوند:

- سرای مهر؛ محل نگهداری فرزندان کم توان ذهنی عمیق
- تربیت پذیر؛ محل نگهداری فرزندان کم توان ذهنی متوسط
- آموزش پذیر؛ محل نگهداری فرزندان کم توان ذهنی خفیف
- خانه‌ی پناهگاهی؛ محل نگهداری فرزندان آموزش پذیر در سنین ۵ تا ۱۲ سال
- مرکز آموزش روزانه مددجویان موسسه‌ی همدم، به‌طور همزمان از امکانات و خدمات مختلفی برخوردارند، از جمله:
- استفاده از خدمات توانبخشی از قبیل: فیزیوتراپی، گفتار درمانی و کاردرمانی.
- حضور در فعالیت‌های مختلف ورزشی برای دستیابی به حداکثر توانمندی جسمی.
- شرکت در کارگاه‌های هنری از قبیل گلیم بافی، گلسازی، سوزن دوزی، سرمه دوزی و فرشینه.
- بدیهی است که فراهم ساختن فضایی شبیه خانه برای دختران این مرکز، هزینه‌های سنگینی به دنبال دارد. در حال حاضر، برای هر مددجو، ماهانه بیش از ۱۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال هزینه می‌شود که یارانه‌ی دریافتی از سازمان بهزیستی تنها حدود یک سوم این هزینه را تأمین می‌کند. دوسوم دیگر، با کمک‌های مردمی تأمین می‌شود.
- مردمی که تقسیم‌کننده‌ی خیر و خوبی و برکت‌اند و روی پیاده‌روها، به دنبال گام‌هایشان، همیشه خط روشنی باقی است... مردمی که در شناسنامه‌هایشان نام آشنای شما می‌درخشد.

زمین خدا وسیع و هوشیار و خوشبخت است... اما بعضی تکه‌های زمین خدا خوشبخت‌ترند چون می‌شود نردبانی روی آن گذاشت و از درخت آسمان بالا رفت...

در گوشه‌ای از شهر مشهد، تکه زمینی قرار دارد، خوشبخت؛ جایی در آستانه‌ی آسمان... محل ازدحام دل‌های مهربان... جایی پر از آرزو... پر از ذهن‌های سپید و بی‌فریب...

سال ۱۳۶۱ بود که تکه‌ای از زمین خدا، به اندازه‌ی ۱۰۰۰۰ متر مربع، سهم دختران کم توان ذهنی شد تا در آنجا زندگی کنند، آموزش ببینند، خدمات توانبخشی دریافت کنند و چند قدم به آرزوهایشان نزدیک‌تر شوند. این مکان که ابتدا موسسه‌ی فتح المبین نام گرفت و سپس با «خیریه‌ی همدم» کامل شد، کارش را تحت پوشش سازمان بهزیستی با پذیرش ۶۰ دختر شروع کرد.

از سال ۱۳۸۰، نوع مدیریت مجموعه به شیوه‌ی هیئت‌امنایی تغییر یافت که اتفاق مبارکی بود. از همان سال، اعضای هیئت‌امنای که همگی از خیرین و نیک‌اندیشان شناخته شده‌اند، با تمام همت و نیرو، در جهت بهتر شدن شرایط دختران همدم، گام برداشته‌اند.

اقدامات موثری مثل؛ تجهیز، بازسازی و نوسازی بخش‌های مختلف مجموعه، راه‌اندازی سیستم‌های هواساز، احداث سالن‌های همایش و نمازخانه، لاندری و تهویه و همچنین تکمیل و بهره‌برداری از ساختمان شهید شاهید برای کودکان آموزش پذیر، در کارنامه‌ی این نیکوکاران می‌درخشد. در سال ۱۳۸۴ موسسه به‌طور کامل از سازمان بهزیستی مستقل و تحت عنوان «خیریه‌ی توانمندسازی و حمایت از معلولین» به هیئت‌امنای واگذار گردید.

هیئت مدیره‌ی موسسه، هفت عضو اصلی و دو عضو علی‌البدل دارد: حاج اکبر صابری فر (رئیس هیئت مدیره)، مهندس حمید طیبی (نائب رئیس)، دکتر زهره حجت (مدیرعامل موسسه) و آقایان حسین محمودی،



Board of Trustees method, which was a good event. The Board of Trustees is all donors and benevolent human beings and with their all vigor and effort try to improve the conditions of these beloved girls. Some of the effective steps that have been done include: tooling up, rebuilding, and reconstruction of the different parts of the Charity, installation of air conditioning system, a laundry room, ventilation system and furthermore, completion and utilization of Shahid Shahid Building.

In 2006, the Charity separated from the Welfare Organization and assigned to the Board of Trustees under the name of Charity of empowerment and support of the disabled. The Board of Trustees consists of 17 members: 2 alternate members and 7 members of the Board of Directors. The members are: Mr. Akbar Saberi Far (Chairman), Mr. Hamid Tayebbi (Vice President), Dr. Zahra Hojjat (Director of the Charity), Mr. Ali Kafi, Mr. Ali Akbar Alizade, and Jafar Shiraziniya are the other members of the Board of Directors, and the head of the Rehabilitation Center is Mr. Shirzinia.

Around 400 unattended or without an efficient guardian live in the Charity now. Approximately, 150 employees and nearly 2000 social workers do services and care to these dear girls round the clock. Hamdam Fatholmobin is composed of these parts:

1. Special care with the IQ: 25 around 70 girls
2. Trainable with the IQ: 35-50 around 132 girls

3. Educable with the IQ: 50-80 roughly 136 girls

4. A small shelter around 20 students

5. Daily, educable nearly 50 girls

The girls of this Charity utilize several facilities and services simultaneously. Rehabilitation services such as physiotherapy, speech therapy, occupational therapy, various exercises for getting the maximum physical strength, participating in different art workshops including: carpet weaving, needlework, embroidery and providing a situation like the real life for the girls of this Charity cost too much.

Approximately, 12,000,000 rials is paid for the expenses of each girl. The subsidy of the Welfare Organization does not suffice and therefore several philanthropists pay the remainder of the expenses. Under the shoes of these benevolent humans remains a golden trace on the sidewalk... somewhere on the luckiness of earth.





A Status Report of Fatholmobin- Hamdam Rehabilitation Charity

Some of the patches of God's earth are luckier than the other parts since you can put some ladders in it and climb the heavens' sky... God's earth is so vast. God's earth is conscious. When plenty of human beings, from one spot on the earth, make their wishes, the purity of that spot grows... The Lord will get kinder to them...

In a corner of Mashhad, there is a piece of land full of wishes of innocent and naïve minds... It was 1982 that a patch from God's earth (10000 square meters) was constructed for the girls with mental disability in order to reside there, get education, receive rehabilitation services, and get closer to their wishes.

Hamdam Fatholmobin Rehabilitation Charity began its work under the supervision of Welfare Organization by adopting 60 girls. In 2002, the administration method of the Charity changed to

Hamdam

Internal Journal of Fatholmobin Rehabilitation Charity

People who seek (search) for peace and joy in their lives they can find it in helping other people and this has nothing to do with wealth, but it depends on their views to life. In their opinion there is not any stranger on earth and all humans are the members of God's family..

Hamdam is the message from all the girls of FatholMobin to those who smiles as a friend ...



You are our friends any where in the world



می پرسه: جزیره یعنی چی؟
 به ماسه های نرم پتو دست میکشم و میگم:
 یعنی یه خوشکی کوچولو و تنها که دور و برش پر آبه.
 ...چی؟! یه خوشگل کوچولو!؟
 جزیره ۲ نفره / صفحه ۵



همدم
 موسسه خیریه توانبخشی
 فتح المبین

همدی مردم دوست ما

مسکن کارت: ۴۰۶۰ ۶۰۵۰ ۲۳۱۴ ۶۲۸۰ | جام ملت: ۳۹۰۰۰۰۲۲/۹۶
 مشهد، خیام شمالی، عبدالمطلب ۵۸
 تلفن ۱۳-۳۷۱۱۲۱۱۱-۰۵۱ | روابط عمومی: ۰۵۱-۳۷۱۲۱۱۲۱ | پاسخگویی شبانه روزی: ۰۹۳۵۱۲۵۶۲۶۲
 سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۰۰۰۲۶ | مشارکت آنلاین: www.hamdam.org
 @hamdamcharity | @hamdam.charity

♥ برای احترام به طبیعت و صرفه جویی در هزینه‌ها، تیراژ کمتری از مجله چاپ می‌شود. لطفا بعد از مطالعه در اختیار دوستانتان قرار دهید.